رنجبر

ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران

دوره سوم

دی ۱۳۹۵ - شماره ۱۴۰

سال ۳۷

ممانعت از فروپاشی پارلمانتاریسم!..... صفحه۷

تضاد خاموش.....صفحه۸

کودکان و فقر.....صفحه۹

نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه.....صفحه۱۱

بحران حزب و وظائف ما صفحه۱۲

در اتحاد جماهیر شوروی زندگی خسته کننده بود.....صفحه۱۴

گسترش امپراتوری آشوب در خاورمیانه و چگونگی ناکامی

نظام جهانی سرمایه.....صفحه۱۵

در جنبش جهانی کمونیستی.....صفحه۲۲

ما همه اسفناک و رقت انگیزیم صفحه۲۲

تاریخ صد و پانزده ساله احزاب و سازمان ها.....صفحه۲۲

مبارزه برای دستمزدها در سال آینده

سال ۱۳۹۵ برای طبقه کارگر ایران سالی پر از مشقت ، فقر و فلاکت اقتصادی و بی چیزی و زیر خطر فقرزندگی کردن بود. دولت ....و امید روحانی با کمک نمایندگان کارفرماها حداقل دو تا سه برابر زیر خط فقر را در کمیسیون سه جانبه بر طبقه کارگر تحمیل کردند.در شرایطی که حداقل خط فقر برای یک خانواده ۴ نفره در شهرستان ها و نه درتهران بطور ۳,۲ میلیون تا ۳,۵ میلیون تومان بود. کمیسیون سه جانبه حقوق حداقل را برای مزدبگیران حدود ۸۱۲ هزار تومان تعیین کرد، که باعث اعتراضات و تظاهرات و تحصن های طبقه کارگر علیه این تصمیم ضد انسانی شد. ولی گوشی برای شنیدن صدای کارگران در حاکمیت وجود نداشته و ندارد. امسال با نزدیک شدن به پایان سال شمسی ما شاهد وجود تورم و گران شدن تقریبا تمامی اجناس و بویژه کالاهائی که بیشتر مورد مصرف اقشار تهی دست و زحمتکش مانند مواد غذائی پایه ای مانند گوشت و نان و برنج وغیره هستیم . آمار تورم در سال ۱۳۹۴ بر طبق گزارشات مختلف به این قرار است: نرخ تورم توسط بانک مرکزی ۱۱,۲ در صد برای سال ۱۳۹۴-۹۵ اعلام شده است به ا ین مفهوم اگر نرخ تورمی دولت را کمتر از دو رقمی هم حساب کنیم نسبت به سال ۹۴ حداقل نرخ تورم ۱۴ در صد خواهد بود . اما همین ارقام توسط مرکز آمار ایران ۷,۹ اعلام شده است . رشد تورم معمولا برای اقتصادهائی که در حال رشد و بزرگ شدن بویژه در عرصه تولید و فن آوری

بقیه در صفحه دوم

فیدل کاسترو

فیدل کاسترو رهبر محبوب و رئیس جمهور سابق انقلاب کوبا و از رهبران انقلابی قرن بیستم درگذشت. او که از سال ۲۰۰۶ در اوج محبوبیت قدرت را واگذار کرده بود، همچنان به لحاظ فکری فعال بود و گاهگاهی در روزنامه های کوبا مقالاتی می نوشت . فیدل کاسترو از آن دسته رهبران آمریکای لاتین بود که نقشی به سزا در آزادی آمریکای لاتین به مثابه حیاط خلوت آمریکا از زیر حیطه نفوذ امپریالیسم آمریکا داشت.

نفرتی که امپریالیسم آمریکا از او داشت نه یک نفرت شخصیتی بلکه نفرتی طبقاتی بود.این نفرت آنچنان قوی است که حتی بعد از مرگش کسی مانند ترامپ، کسی که در تمام عمرش مشغول پول جمع کردن آنهم به شیوه آمریکائی اش بوده است فیدل کاسترو را یک دیکتاتور خونخوار می خواند. فیدل کاسترو بعد از به قدرت رسیدن،پرچم دفاع از سوسیالیسم و طبقه کارگر را بر داشت و با همه کمبودها به لحاظ خط مشی و سیاسی و نیز به لحاظ رهبری یک کشور کوچک در محاصره بزرگترین امپریالیسم جهان آمریکا، به آن وفادار ماند. او دارای شخصیتی بسیار قوی و فره مند در جنبش چپ و کمونیستی جهانی بود. کمک های کوبا در دوران جنگ سرد به انقلابیون اکثر کشورهای جهان بویژه آمریکای لاتین باعث شد که در برآمد مبارزات ضد استعماری و رهائیبخش خلق های آمریکای لاتین نیروهای رادیکال چپ دست بالا را در این آزادی و رهائی از قید سلطه امپریالیسم آمریکا داشته باشند. در دوران فیدل کاسترو جنبش بین المللی کمونیستی دچار انشعابات و پراکندگی شد . و این ضربه سنگینی نه تنها برای کوبا بلکه برای تمامی جنبش های رهائیبخش و سوسیالیستی بود. فروپاشی شوروی ضربه دیگری بر کوبا به لحاظ اقتصادی وارد آورد. اما دولت تحت رهبری کوبا توانست با تکیه به مردمش با سرسختی تمام علیه محاصره آمریکا ، بایستد

بقیه در صفحه سوم

پرتوانتر باد مبارزات ۱۶ آذر دانشجویان

~~۶۳ سال پیش مبارزات حق طلبانه دانش~~ جویان دانش گاه ایران در دانشکده فنی تهران درمقابله با رژیم سلطنتی – امپریالیستی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، با کشیدن ازکلاس درس به بیرون،۳ نفر از دانش جویان مبارزتوسط تفنگ به دستان اوباش حکومت نظامی جان باختند. از آن تاریخ تا به حال اعتراضات دانشجویان در دانشگاه ها تا به امروز با سرکوب و قربانی دادن ،روندی بوده که نشان دهنده ی ماهیت ارتجاعی حاکمان سرمایه درکسوت سلطنتی و جمهوری غیر از این نبوده و مبارزه مرگ و زنده گی تنها راه سخت و پرپیچ و خم در دانشگاهها و در سراسر ایران نیز ادامه یافته است.

بیانیه فراگیری که از جانب جمعی از دانش جویان دانشگاه

بقیه در صفحه سوم

مبارزه علیه التقاط گری غیرپرولتری

(نشستند و گفتند و برخاستند

سراسر همه کج روی آراستند)

در نشست اخیر «اتحاد نیروهای چپ و کمونیست»(۳۰ اکتبر ۲۰۱۶ برابر با ۹ آبان ۱۳۹۵)، بالاخره پس از ۲ سال بحث و رد و بدل نظرات تشکلهای مختلف و رسیدن به توافقات "بیانیه سیاسی"، با تغییر دادن نام این اتحاد به **«شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست»**، دراین «نوآوری» بیانیه سیاسی بالاخره به جلوگیری از هم پاشیده گی این «اتحاد» ازجمله باتوسل به گنجاندن «شورای همکاری»، با انحرافی دیگردر مقبول نشان دادن ماهیت «جبهه ای» نشست، باقی ماندند. در ارزیابی ذهنی گرایانه از اوضاع جنبش کارگری، با پیش کشیدن کیفیت «شورا»ئی این نشست، به تاکید تداوم و حضور تفرقه

بقیه در صفحه چهارم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

مبارزه برای ... بقیه از صفحه اول

هستند. تا در صد کمی اجتناب ناپذیر است ولی برای اقتصاد کنونی ایران که بیشتر واحدهای تولیدی در حال تعطیل و بسیار کمتر از حد استاندارد تولید می کنند یعنی گرانی کالاها و فقر بیشتر برای حقوق بگیران بویژه کارگران و کارمندان دون پایه دولتی . آقای زاغفر استاد دانشگاه و کارشناس مسائل اقتصادی با فرموله کردن سیاست دولت جمهوری اسلامی می گوید : درباره میزان رشد اقتصای کشور در سال ۹۵ "سیاست های اقتصادی کنونی خلق شغل نخواهد کرد اما رشد اقتصادی بدون خلق شغل هم امکان پذیر خواهد بود که می تواند موجب افزایش واردات کالاها شود و بخشی ار خدمات و واسطه گری ها را متورم تر کرده و سهم فعالیت های سوداگری و دلالی را افزایش دهد". اگر این آمارها و گفته ها را در کنار مسئله قاچاق کالا که سالیانه سربه میلیاردها دلار می زند و همه عناصر و نهادهای بالای حکومتی در آن دست داشته و شریک دزد و رفیق قافله بحساب می آیند، بگذارید، آنوقت سیاست های خانمان برانداز رژیم اسلامی علیه کارگران و زحمتکشان جامعه روشنتر خود را نشان می دهد . این سیاست ها بیکاری را به گفته سایت باشگاه خبرنگاران جوان به نقل از ایسنا به مرز ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر رسانده است که بر اساس ۲۵ میلیون نیروی کار در ایران بطور تقریبی ۱۰،۵ درصد میزان بیکاری در جامعه وجود دارد. که از این تعداد ۱ میلیون نفر از آنها را افراد تحصیل کرده تشکیل می دهند.با تمام حیله و دوز و کلک هائی که رژیم جمهوری اسلامی و نهادهای اقتصادی (بخوان بورژوازی بوروکراتیک و دولتی به همراه بخش های مرکزی خصوصی اقتصادی) برای کسب درآمد و سودهای " قانونی " و غیر قانونی سوار می کنند. ولی طمع آنها تا به آنجا کشیده است که دزدی های میلیاردی تا بالاترین سطح یعنی کسانی که بر طبق قانون باید حافظ منافع مردم باشد و نماینده نهادهای حقوقی و قضائی دولت هستند هم رسیده است. وقتی کار به جائی می رسد که رئیس قوه قضائیه فقط سالانه ۲۰ میلیارد تومان سود اموال مردم را تصاحب می کند. بدون اینکه هیچ کجا گزارشی از این پول ها وجود داشته باشد . آنوقت این مثل معروف که می گوید هر چه بگندد نمکش می زنند وای به روزی که بگندد نمک ماهیت این رژیم را بهتر می شناساند.

دزدی و فساد و زد و بند و رشوه دادن و رشوه گرفتن به یک امر عادی در جامعه و بین دولت و مردم تبدیل شده است و قباحت و زشتی خود را از دست داده است. وقتی کفگیر رژیم بر سر تامین بودجه به ته دیگ می خورد. بی ارزش کردن پول ایران و گران شدن ارزهای خارجی از دیگر ترفندهای اقتصادی است که در درجه اول به خالی کردن جیب زحمتکشان از طریق گران شدن کالاهای اساسی و درجه دوم خواباندن چرخه تولیدی و خدماتی می انجامد. کاری که از دولت های قبل شروع شده و امسال هم در دولت روحانی ادامه یافت و دلار را به مرز ۴۰۰۰ تومان نزدیک کرد.

با توضیحات بسیار مختصر شرایط اقتصادی بالا ، جمهوری اسلامی بایستی برای سال آینده میزان حداقل حقوق کارگران و مزدبگیران جامعه را از طریق کمیسیون سه جانبه تعیین کند. البته دولت برای سال آینده از حالا در حال شکل دادن به قوانینی است که جلوی افزایش دستمزدها را بگیرد و اگر هم نتواند این کار را انجام دهد ، حداقل افزایش دستمزدها را تقبل کند . رژیم جمهوری اسلامی با ارزان سازی نیروی کار ، خارج کردن مناطق آزاد تجاری از شمولیت قانون کار و نیز طرح اصلاحیه قانون کار شروع کرده است که همه اینها بردگی بیشتر کشیدن نیروی کار و تحمیل فقر بیشتر به کارگران و دیگر مزدبگیران جامعه را هدف قرار داده است. زیر بنای توجیه سیاست های فوق ، بازکردن درهای اقتصادی برای سرمایه های خارجی و بالا بردن صادرات است.ظاهرا بالا بردن تولید و استفاده از کالاهای ساخت داخل جزء سیاست های "اقتصاد مقاومتی" بحساب می آید. خامنه ای زمانی اقتصاد مقاومتی را مطرح کرد که فروش نفت با کاهش و ارزانی روبرو بود و محدودیت های اقتصادی زیادی در برابر رژیم اسلامی وجود داشت. البته اقتصاد مقاومتی خامنه ای دیدگاهی علمی و اقتصادی درستی در پشت سر نداشت بلکه سیاستی شعارگونه برای راضی کردن بخش های اقتصادی طرفدار حاکمیت بود. دلیل آن هم روشن است ، اقتصادی که قرار بود پایه را تولید داخلی قرار دهد از زمان مطرح شدنش بیشتر از خارج کالا چه به صورت قانونی و چه بصورت قاچاق وارد کرده. و پیوندها و بهتر بگوئیم وابستگی اقتصادیش به اقتصاد جهانی بیشتر و بیشتر شده است. اوضاع بطور روشنی نشان می دهد که رژیم اسلامی قبل از اینکه مسئله اقتصادی و نان در سفره های مردم مسئله اش باشد مسئله ماندن و تحکیم حاکمیت خود به هر وسیله ای ، برایش از اهمیت درجه اول برخوردار است. بودجه سال گذشته نشان داد که تمام نهادهای دولتی با افزایش بودجه بر اساس تورم رسمی روبرو بودند . ولی افزایش دستمزدها آنچنان ناچیز بود که بخشی از حاکمیت هم مجبور به اعتراف آن شد .

اما سال ۹۵ به پایان خود نزدیک می شود و از حالا رژیم در حال شکل دادن به اما و اگر هائی است که دست خود را برای قطع کردن دست مزدبگیران جامعه از حداقل افزایش دستمزد باز بگذارد بطور مثال مسعود دانشمند رئیس اتاق بازرگانی ایران و امارات می گوید :

ما در شرایط عادی نیستیم؛ یک سری عوامل بیرونی قطعا بر اقتصاد ما تاثیر می گذارد. به طور مثال، اگر برجام درست عمل کند، اگر آمریکا دوباره مشکل جدید برای کشور ما ایجاد نکند، اگر با اروپایی ها بتوانیم درست کار کنیم و اگر دولت درست تصمیم گیری کند، رشد اقتصادی خوبی در سال ۹۵ شاهد خواهیم بود.

اما مبارزه برای دستمزد فقط براساس خواست دولت تعیین نمی شود. سر دیگر آن مبارزه طبقه کارگر برای کسب این حق و بیرون کشیدن آن از دست زالو صفتانی است که غرق در زندگی های تجملی و بی حساب و کتاب از قبل کار کارگران زحمتکشان جامعه است. سطح تشکل یابی و مبارزه متحد واحد های مختلف تولیدی طبقه کارگر همراه با دیگر مزدبگیران جامعه و قدرت ایستادگی آن برای درخواست افزایش دستمزد بر اساس حداقل زندگی که بسیار بیشتر از نرخ واقعی تورم است می تواند رژیم سرمایه در ایران را وادار کند که با افزایش واقعی دستمزد کارگران موافقت کند. در شرایطی که تشکیلات های مستقل کارگری اعم از صنفی و سیاسی اجازه کار و فعالیت در بین کارگران را نداشته و زیر سرکوب های پلیسی رژیم قرار دارند.فعالین کارگری نقش به سزائی در سازماندهی مبارزه بر سر دستمزدها داشته و دارند.سال گذشته مبارزه بر سر دستمزدها نسبتا بخوبی جلو رفت به نحوی که رژیم را مجبور به بازبینی آن کرد امسال با توجه به بالا رفتن قیمت نفت دولت هیچ توجیه اقتصادی برای بازهم به عقب انداختن خواست افزایش واقعی (به مفهوم زندگی انسانی برای یک خانواده ۴ نفره) ندارد. برعکس بسیاری از روزنامه های داخلی، آمار واقعی نشان می دهد که دستمزد کارگران همیشه از مقدار تورم و سطح زندگی عقب تر بوده ◀

در مبارزه ای متحد جلوی تحمیل دستمزدهای ناعادلانه بیشتر را ،بگیریم

است و کارگران و مزدبگیران جامعه روز به روز فقیرتر می شوند. مبارزه برای دستمزدها مبارزه ای است که همیشه بین کارگران و سرمایه داران جریان داشته است فقط سوسیالیسم و حکومت کارگری می تواند به این مبارزه به نفع اکثریت جامعه که کارگران و زحمتکشان هستند نقطه پایانی بگذارد با سرنگونی رژیم سرمایه داری ،به اساس مالکیت بورژوازی بر تولید خاتمه دهد و شعار از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش را به عمل درآورد

ع.غ

قبل از توجه به این آمار :
خانه در ۱۳۵۷ ، ۳۰۰۰۰۰ تومان در ۱۳۹۴ همان خانه ۵۰۰ میلیون تومان ،به نسبت سال ۵۷، ۱۶۷۰ برابر
دستمزدها در سال ۱۳۵۷، ۶۳۰ تومان در سال ۱۳۹۴ ، ۴۸۰۰۰۰ تومان، به نسبت سال ۵۷ برابر ۷۶۱

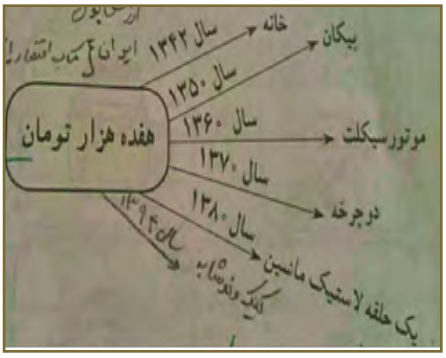

فیدل کاسترو ... بقیه از صفحه اول

و مشکلات را با موفقیت نسبی پشت سر بگذارد .امروز کشور کوبا برعکس تبلیغات زیادی که می شود کشور فقیری نیست ، کشوری که دارای بیسواد نیست ، بهترین خدمات آموزشی و بهداشتی جهان را دارد ، بیشترین تحصیل کرده های جهان بر حسب تعداد جمعیت در این کشور کوچک جای دارند. کشوری که با تمام فشار اقتصادی هنوز اضافه کاری طبقه کارگر در آنجا معمول نیست ،کشوری که یکی از شادترین مردم دنیا را داراست فقیر نیست ، شاید در کوبا ماشین های آخرین مدل وجود نداشته باشد.اما بسیاری از مسائل اولیه انسانی و اجتماعی را داراست که هنوز بسیاری از کشورهای پیشرفته از آن برخوردار نیستند. آیا این نیروی عظیم پروش یافته ثروت اجتماعی نیستند؟

انقلاب کوبا از ویژگی برخوردار بود که برای بسیاری از کشورهای دیگر و انقلابیونش ناشناخته بود. به همین دلیل فیدل کاسترو با نیروی کمی و از طریق جنگ های چریکی توانست رژیم جنایتکار و دست پرورده آمریکا، ژنرال باتیستا را به زانو در بیاورد.متاسفانه این ویژگی بعدها به الگوی بسیاری از انقلابیون جهان تبدیل و باعث شکست بسیاری از جنبش های انقلابی شد. اما از طرفی دیگر دولت کوبا با کمک های برادرانه به بسیاری از جنبش های آفریقا و آمریکای لاتین ،توانست همبستگی بین المللی گسترده ای در پشتیبانی از انقلاب کوبا بوجود بیاورد. و این یکی از دلایلی بود که سیاست های امپریالیسم آمریکا را برای در هم شکستن کوبا با شکست روبرو کرد . به جرات می توان گفت یکی از عوامل برآمد چپ سوسیالیست و رشد افکار سوسیالیستی در اوضاع کنونی آمریکای لاتین و آزادی بسیاری از کشورهای این منطقه از زیر یوغ آمریکائی ها در مقاومتی بود که فیدل کاسترو به عنوان یک رهبر انقلابی آمریکای لاتین در طولانی مدت علیه امپریالیست ها جلو برد. او مبارزی بود که قدرت تلفیق رهبری عملی و سیاسی را با درکی روشن و در دفاع از زحمتکشان نه تنها کشور خود بلکه بسیاری از کشورهای دیگر انجام می داد. او بر سر دفاع از سوسیالیسم حتی در زمان فروپاشی شوروی و بازگشت چین به سرمایه داری ایستاد و اجازه نداد که غرب با لیبرالیسم و گلوبالیزاسیونش کوبا را همچون بسیاری از کشورها به غارت ببرد. روشن است که کوبا در طی مدتی که فیدل کاسترو رهبری دولتی آنرا به عهده داشت نتوانست به آرمان هائی که در نظر گرفته بود برسد که بخشی از آن دلایل خط مشی و سیاسی داشت و دیگری به اوضاع عینی و مادی برمی گشت که کوبا در آن قرار داشته و دارد. اما او در دل مردم مترقی و

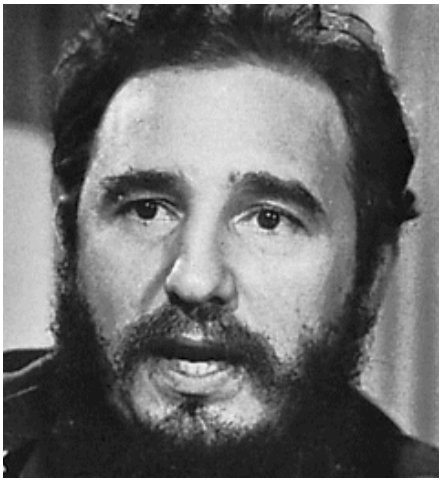

عدالت طلب جهان جای داشت و مرگ او برای مبارزین راه استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی ضایعه ای تاسف بار است .

غ.غ

با قدردانی از کمکهای مالی رفقا و دوستان به حزب ذکراین نکته را ضروری می دانیم که تکیه ی حزب به اعضاء وتوده ها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است درحفظ استقلال سازمانی و جدا نشدن از طبقه کارگر و توده ها

پرتوانتر باد ... بقیه از صفحه اول

های ایران دراین روز سربلند مبارزاتی دانش جویان در ۱۶ آذر امسال صادرشده وضع ناگوار سرکوب و خفقان حاکم بر دانش گاه ها را برملا می کند: «برآیند دوعمل مشترک قانونگذاران و مجریان، درتکاپوی تامین هزینه های سنگین حداقلی برای معاش، به یغما رفته است. بیکاری، استثمار و عدم امنیت شغلی بیداد می کند، بهداشت، درمان و مسکن بدل به کالاهایی گرانبها شده اند که وسع خرید شان از عهده بسیاری از مردم بیرون است... ما دراین روز که بانام ماست، سرآن داریم که نه تنها با صدایی بلندتر از حقوق خویش به مثابه دانش جو دفاع کنیم».

«امروز تبعیض های بنیادین جامعه اعم از طبقاتی و جنسیتی به دانشگاه پا نهاده اند. بومی گزینی، گزینش جنسیتی، هدایت تحصیلی و پول سازی آموزش عمومی که طبق قانون اساسی باید برای تمام آحاد ملت به رایگان در دسترس باشد... تبعات روند کالایی سازی آموزشی سبب شده است... افزایش سنوات تحصیلی، هزینه های روزافزون خوابگاه و تغذیه، شهریه های گزاف، واگذاری فضاها و امکانات دانشگاهی به نهادها و

سازمانهای بیرون از دانشگاه، واداشتن دانشجویان به کاراجباری و سوء استفاده های علمی از آنان و دراین وانفسا فشارهای امنیتی و حراستی جملگی دستها را به هم داده اند تا کاردها به هم برسند... تا همگان بدانند ما ازچه دردی به فریاد آمده ایم».
«دانشجویان درخط ایجاد تشکل یابی فراگیرمی باشند. اعتراضات صنفی دانشجویی بایستی بر مبارزات به حق کارگران، معلمان، زنان و تمامی حذف شده ها...به پیوندند».
این فشرده نقل قول ازفریاد دانشجویان نشان دهنده ی مقابله باحاکمیت فاشیستی رژیم اسلامی و نیز عزم دانشجویان برای متشکل شدن هم در سطح فدراسیون سراسری خود و هم ایجاد همبستگی ضروری آنان با مبارزات دیگر استثمارشده ها و ستم دیده ها ازطریق خواستهای مشترک و متحد عملی است . بدون چنین مبارزات بی امان ،امکان ممانعت از حملات افسارگسیخته ی حاکمان نیست و از این جرقه های کوچک کنونی اولیه حریق سراسری بنیاد کن ظالمان عاری از احترام به حقوق انسانها شعله ور شده و بنیادهای پوسیده و نامشروع آنان را بسوزانند.
بنای ایرانی آزاد و آباد ،بدون دیکتاتوری سرمایه داران صاحب مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله تحقق نخواهد یافت.
بدون حاکمیت انگلی سرمایه برای اولین بار جامعه عاری از مواد مخدر، کودکان کار، بی خانمانها، روسپیان اجباری برای تامین معاش، اعدامها و شکنجه ها درزندانها و مراکز امنیتی، برپانمودن دارها و تیربارانها و به کارگیری باتونهای مشتی خود فروخته به حاکمان درخیابانها ، بانکهای مملو از پول دزدان سرمایه دار از ثمره ی کار تولید کننده گان و غیره خواهد شد وبا نیروی عظیم توده ها ، نهایتا حاکمان بی صلاحیت را از قدرت رانده و جامعه ویران شده را باز سازی کرده و نشان خواهند داد که فقر و فلاکت بر پیشانی اکثریت عظیم مردم زحمت کش ایران نوشته نشده و زالوهای ضد بشری را برای همیشه باید از صحنه عمل ظالمانه بیرون رانند.

پرچم مبارزاتی ١٦ آذر دانشجویان را برافراشته نگه داریم!
پیروز باد تلاش به حق دانش جویان درایجادفدراسیون‌سراسری‌خوددرایران!
دانشگاهها را باید مرکز آموزش علمی و آزادیهای پیشروی تبدیل کنیم!
تامین احتیاجات دانشجویان در دوره تحصیل حقی گرفتنی ازحلقوم زالوهای حاکم است!
برای آزادی بدون قید وشرط زندانیان سیاسی مبارزه کنیم!
مبارزه برای تحقق سوسیالیسم تنها راه نجات اکثریت عظیم مردم ایران است!
حزب رنجبران ایران
١٦ آذر ١٣٩٥

★

مبارزه علیه التقاط گری غیرپرولتری

بقیه از صفحه اول

درآن صحه گذاشتند. طرح کیفیت «ژله»ای این نشست توسط «سازمان راه کارگر»، «اتحاد سیاسی پایدار» توسط «سازمان اقلیت فدائی» و «تشکیل قطب نیروهای چپ» حول «حزب کمونیست ایران» دانستن از ابتدای تشکیل این نشست، مُهر تایید و نه نقد به کیفیت جبهه ای این دیدگاهها زده شد.
بدین ترتیب دراین نشست باردیگرنشان داده شد که در حرکت مبارزاتی تشکلهای معتقد کمونیست بودن، سازماندهی ایجاد حزب کمونیست واحد درپیوندفشرده با کارگران و زحمت کشان به مثابه امر مبرم کنونی از طریق وحدت تشکلها و مبارزان کمونیست را مطرح نمی کنند. این بیانیه سیاسی تفاوتی از زمین تا آسمان با وفادارماندن به اصول کمونیسم علمی داشته و آغشته به دیدگاه های التقاطی خرده بورژوائی می باشد که به بررسی آنها درزیر می پردازم:
١- در تشکیل اولین نشست ٤-٥ سال پیش، نماینده «حزب رنجبران ایران» پیشنهاد داد که با شروع کار در سطح اعلام علنی موجودیت این نشست، به حذف «چپ» ازنام «اتحاد نیروهای چپ و کمونیست» بپردازیم. زیرا که «چپ» هیچ مشخصات طبقاتی معین پرولتری نداشته و درکلیه تشکلهای موجود از بورژوائی گرفته تا خرده بورژوائی، در برخورد به پدیده های موجود اجتماعی، جناحهای راست و چپ به وجود می آیند. در درون تشکلهای کارگری پیشرو نیز در رشته های مختلف اصول، سیاست، تشکیلات، سبک کار و غیره مثلا، رفرمیسم و افراط درنقش اقتصاد پیوسته برتر ازمبارزه طبقاتی، اپورتونیسم راست و چپ در عرصه سیاسی، لیبرالیسم و دگماتیسم در برخورد نظری ودر حیطه تشکیلاتی، دنباله روی و خودمرکزبینی دربرخورد سبک کاری، رویزیونیسم راست و چپ درعرصه ی اصول تئوریکی و ... مواضع راست و چپ معنای ازجناحهای انحرافی را روشن می کنند. اگرشرکت کننده گان در این نشست خود را چپ می دانند، پس باید آنها خود را آشکارا اعلام کنند که نیروئی چپ هستند و بقیه خود را کمونیست معرفی می کنند، در چنین صورتی کیفیت نشست بیشتر از نوع جبهه ای بودن تجاوزنمی کند. یا اگر همه شان خود را کمونیست می دانند، چنین نام گزاری نشست جز پائین آوردن کیفیت پیشرو بودن آن از نظر اهدافش و ایجاد اتحاد و یا اکنون شورا به جای حرکت برای وحدت ، توافقی آشفته و غیر پرولتری است.
اما درحالتی که همه تشکلها روی کمونیست بودن خود پافشاری بکنند در آن صورت به جای «اتحاد» نیز مثلا «مجمع تدارک وحدت نیروهای کمونیست» را در خدمت به امر مبرم ایجاد حزب کمونیست ایران باید انتخاب نمایند. پس از سه سال مذاکره با برخی از این نیروهای شرکت کننده در عمل کرد نشست، تلاش حزب رنجبران برای بحث و ایجاد حرکت و تغییر درجهت وحدت این نیروها در یک تشکل کمونیستی و نهایتا در تحقق ارتباطی فشرده با جنبش کارگری و کمونیستی در ایران به جائی نرسید.
بدین ترتیب دراین گردهم آئی که همه خود را کمونیست می نامند علی رغم وجود اختلافات موضعی و نظری و عدم حرکت و سمتگیری به سوی رسیدن به وحدت درنکات کلی اصولی و برنامه ای، ما در سومین نشست اعلام کردیم که حاضر به ماندن دراین نشست نیستیم. زیرا این «نوع اتحاد» به ضرر وحدت کمونیستها دانسته و در وفاداری به پرچم کمونیسم علمی و اجرای آن درعمل نیز می باشد. اجرای بینش رویزیونیستی و اپورتونیستی و عدول از رهنمود اعتقادات کمونیستی در تشکیل این تجمع است.
درنشست اخیر حتا تغییر نام این تجمع به «شورا» با جایگزین کردن «اتحاد» را به نشانی از مُهر زدن و تداوم بخشیدن به تفرقه کمونیستها درتشکلهای مختلف و دربهترین حالت مثلا بوجود آمدن دهها تشکل دیگر به نام عاریتی کمونیستی در ایران نمی باشد که قادر به حل اختلافات نظری و عملی نبوده و هر گروهی ساز خودش را خواهد زد که التقاط گری و تفرقه مشخصه ی آنها است.
این دیدگاه طبقه کارگر را درعمل درتفرقه ماندن تشویق نموده و آنها را به موضع فرقه گرائی خرده بورژوائی خواهد کشاند. این واقعیت هم اکنون در پیش روی مبارزات کارگری در ایران درجهت ایجاد تشکل واحد سراسری کارگری و حتا کیش

مبارزه نظری بخشی از مبارزه طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی است

شخصیتی درسطح فعالین کارگری مانع از این مبارزات واحد شده است. امری که کمال مطلوب حاکمان سرمایه داری و نیروهای خرده بورژوائی را فراهم می کند!

۲- در ارزیابی از اوضاع جهان در بیانیه از «فاصله طبقاتی میان ۱ درصدی ها و ۹۹ درصدی ها به مفهوم پرولتریزه شدن گسترده» و... ارائه می شود.

دراین ارزیابی غلوآمیز و ابهام برانگیز ماهیت طبقاتی ۹۹٪ ها نامشخص باقی مانده و کیفیت مبارزه طبقاتی آنان معین نمی گردد. درحالی که ازجمله درهمان کشور ایالات متحده، از یک خیزش علیه سرمایه های بزرگ وال استریت که مانع از شرکت کمونیستها نیز درآن شد و موقتا شکل گرفت ارزیابی صورت نمی گیرد!.

اما اخیرا دیدیم که در یک انتخابات ریاست جمهوری، ۲ نامزد سرمایه های بزرگ ایالات متحده، ۱٪ های بد و بدتر، ۹۹٪ ها تامزد معرفی نکردند. اما ۱٪ ها هرکدام با آوردن بیش از ٤٦٪ آراء شرکت کننده درانتخابات و جناح سوسیالیست با حدود۳٪ ، از رقابت انتخاباتی به نفع یکی از ۲ نامزد فوق کنارزده شد. این انتخابات با شرکت کمتراز٦٠٪ رای دهنده گان نشان داد که بخشی ازخرده بورژوازی معروف به «طبقات متوسط» و کارگران متوهم درلباس کارگران یقه سفید، بی کار و غیره یعنی بخشی از کارگران به ارتجاعی ترین فاشیست از ۲ نامزد رای دادند و «پرولتریزه شدن گسترده» در خدمت قدرت یابی پرولتاریا درهمین درصد رای دهنده گان نبوده و دقیقا به دلیل فقدان حزب کمونیست قدرتمند در آن کشور برای روشنگری و افشای خیمه شب بازی انتخاباتی حاکمان و قانع کردن رای دهنده گان و یا جلب کارگران و زحمت کشان به سوی رای ندادن به نامزدهای بد و بدتر، این «پرولتریزه شده ها» در التقاط گری واضحی به سوی خدمت به فاشیسم درحال تدارک رسیدن به قدرت درآمریکا، کشانده شدند پس «مبارزه طبقاتی» در ارزیابی شما چه شد؟. به جای بیان این واقعیت، تجمع اخیردر بیانیه سیاسی فرجه ای به نقش مترقی «طبقات متوسط» در گرایش به سوی پرولتاریا را می دهند که التقاط برانگیز است. کما این که در رابطه با کشورهای جهان سومی نیزبه درستی از رشد گرایشات فاشیستی نظیر ایران صحبت به میان می آورید که در همان راستائی قرار دارند که چون امپریالیستهای غوطه ور دربحران، اینان نیز برای نجات یابی از بحران سخت هراسانند و به سخن دیگر فاشیستهای وطنی درتکیه به اقشار غیرپرولتری در صدد نجات نظام سرمایه داری ازطریق کمک رسانی اقشار متوهم می باشند.

باز هم می نویسید با تاکید روی «تداوم بحران جهانی سرمایه داری... جنبش کارگری سوسیالیستی تقویت خواهدشد... تسخیر قدرت از پائین و گسترش مبارزات و اعتراضات علیه سرمایه ، امکان عروج و موفقیت قطب چپ و سوسیالیسم را برجسته می کند».

دراین ادعا اولا بروز بحران جهان سرمایه داری اول باربه این وسعت نبوده و درابعاد کوچکتر بعداز جنگ جهانی دوم بارها رخ داده و ضرورتا «به تقویت جنبش کارگری سوسیالیستی» منجر نشده است. ثانیا از یک طرف تقویت جنبش کارگری سوسیالیستی را از طریق تسخیر قدرت از پائین و گسترش مبارزات و اعتراضات علیه سرمایه را برجسته می کنید و از سوی دیگر به طور مجردی امکان عروج و موفقیت قطب چپ و سوسیالیسم را پیش می کشید که معلوم نیست این موفقیت چه نقشی از آن «عروج» در خدمت به جنبش کارگری دارد. سوما قطب چپ و سوسیالیسم اختراع جدیدی است که در این حرکت از کجا می خواهد سر درآورد به جز سوسیال- دموکراسی! . چهارما این که جنبش کارگری خود به خودی بدون رهبری حزب کمونیست، بدون آگاهی یافتن جنبش کارگری به سیاستهای اصولی خود، تسخیر قدرت را از پائین به میان می کشید. در هیچ اصول کمونیسم علمی روی خود به خودی بودن و به پیروزی رسیدن جنبش کارگری انگشت نگذاشته و تاکید شده است که «**بدون تئوری** انقلابی جنبش انقلاب ممکن نیست» و تا به حال حتا در یک جای جهان جنبش کارگری از پائین بدون پیوند با رهبری حزب کمونیست به سوسیالیسم نرسیده و پیروز هم نشده است. درحالی که عکس آن بارها جنبش کارگری به پیروزی رسیده است. چنین جدا دیدن نقش حزب کمونیست از جنبش کارگری نهایت مطلوب تبلیغات سرمایه داری و خرده بورژوازی است برای بدبین کردن توده ها از کمونیستها و حزب کمونیست، ناتوان جلوه دادن حرکت آگاهانه جنبش کارگری و بالاخره معلوم نیست درکجای جهان «قطب چپ» چنین دورنما ،سیاست و عمل کردی دربرابر خود داشته و سوسیالیسم را بدون پیوند فشرده با جنبش کارگری و زحمت کشان توانسته برقرار کند؟

عجبا دراین التقاط برای ایجاد توهم یا ادعای همه جانبه گری می نویسند «درشرایط کنونی... ایجاد یک قطب کمونیستی نیرومند درکشورهای مختلف منطقه به ویژه ایران را به یک ضرورت مبرم تبدیل کرده است... خیزشهای عظیم توده ای علیه دیکتاتوریها ی حاکم ... درفاصله ای کوتاه توانستند دیکتاتور را از قدرت به زیر کشند... در نبود یک چشم انداز روشن سیاسی و سازمانیابی طبقاتی و حزبی به شکل دادن به قدرت سیاسی دراین کشورها ناتوان ماندند و ناتوان افقهای ناروشن و شکستها ی ناشی از فقدان حزبی رادیکال با استراتژی سوسیالیستی».

نوسانات نظری و عملی هم به نعل و هم به میخ زدن ادامه می یابد. کمی بالاتر از کسب قدرت از پائین صحبت می کنند و بعد از آن باردیگربه زیر کشیدن فرد دیکتاتوری را شاهد می گیرند!! اما درهم شکستن ماشین دولتی، درهیچ کدام از این خیزشها صورت نگرفت و ارتشهای ارتجاعی این کشورها بدون صدمه دیدن باقی ماندند و از جمله درمصرمجددا برسر قدرت نشستند که اشاره نمی شود؟! و چه عوامل امپریالیستی این نقشه را پیش بردند برای گسترش مناطق تحت نفوذ خود در شمال آفریقا و خاورمیانه که هنوز هم ادامه دارد، اشاره نمی شود؟! و برای این که نویسنده گان کم نیاورند به ناگهان می گویند به دلیل نبودن حزب؟. چرا شما دراین بیانیه دور و دراز از اول روی این حکم پرولتری پافشاری نمی کنید به ضرورت مبرم ایجاد حزب و وحدت کمونیستها در یک حزب تا با دوپهلو تحلیل کردن هم این و هم آن را گفتن ادعا کنید که ما همه جانبه در بیانیه گفته ایم. بدین ترتیب تا آنجا که در سفسطه گوئی توان داشته باشند به توهم آفرینی درمیان طبقه کارگر و روشن فکران متمایل به مارکسیسم بپردازند. کلیه این پیچ و خمها نه آگاهانه بلکه از موضع متزلزل شما برمی خیزد که ربطی به موضع طبقه کارگر ندارد.

۳- درمورد بدیل سازی سوسیالیسم می نویسند: «آلترناتیو سوسیالیستی برای جامعه است. روند تحقق این روابط اجتماعی نیازمند برقراری یک دولت کارگری و برآمده از انقلاب اجتماعی است... و نه حکومتی نیابتی که درآن حاکمیت حزب جای گزین حاکمیت طبقه می شود، بلکه حکومتی از طراز کمون و شوراها که تمام مقاماتش انتخابی و قابل عزل باشند مبتنی بر خود حکومتی با وسیعترین آزادیهای بی قید و شرط سیاسی با از میان برداشتن شرایط وجودش تضادهای طبقاتی شرایط بقای

سکوت در برابر رویزیونیسم یعنی سازش طبقاتی با بورژوازی

طبقات بطور کلی و بدینسان حاکمیت خود به عنوان یک طبقه از میان برمی دارد و جای جامعه کهنه بورژوائی با طبقات و تضادها ی طبقاتی اش را اجتماعی می گیرد که در آن با لیدن هرکس شرط بالندگی آزادانه همگان است» «آزادی تشکل و تحزب، اتحادیه ها». این لُپ کلام رویزیونیستهای سازشکار نظیر ادعاهای مشابه بالا کم بها دادن به دیکتاتوری پرولتاریا برای ازبین بردن بقایای نظام سرمایه داری و تداوم مبارزه طبقاتی درمراحل اولیه پیروزی انقلاب کارگری، به دلیل ادامه رسوم و عادت قرنها، باقی ماندن مالکیت خصوصی سرمایه داران کوچک خرده بورژوا و از همه مهمتر عدم بروز انقلاب جهانی و تحقق ساختمان سوسیالیستی جهانی، و برعکس کشورهای پیروزمند انقلابی درمحاصره ی نظام امپریالیستهای جهانی افتادن و به خصوص ادامه مبارزه طبقاتی با دولت پرولتری که تاکیدی است بر ضرورت بقای دیکتاتوری پرولتاریا و درتاریخ جهانی اتفاق افتاد و شاهد آن بودیم که وجود بقایای طبقات غیر پرولتری در خود کشورهای سوسیالیستی، تمام این اتفاقات را جهت کسب قدرت انجام دادند. با یک فرمان سلب مالکیت بزرگ خصوصی طبقات ازبین نمی روند. تشکلهای این نشست به جای آموختن از تجارب کشورهای سوسیالیستی، در خم یک کوچه باقی مانده و عملا ادعاهای روشن فکران دست پرورده امپریالیسم را بلغورمی کنند. مگر نبودند افرادی مانند پلخانوف، مارتوف، تروتسکی و دهها نفر از رهبران و کادرهای برجسته حزب بلشویک هم قبل و هم بعد، از آن حزب نمونه پیشرو جداشدند و به مخالفت با آن پرداختند و انحلال طلبی و یا سازش با حزب خرده بورژوائی و بورژوائی در روسیه را سازمان دادند و به سازمان شکنی حزب بلشویک و بعدا حزب کمونیست حتا بعد از پیروزی انقلاب اکتبر برخاستند.؟ پس وقتی که اینان چنین رفیقان نیمه راه می شوند وای به حال دیگران غیرسیاسی!

پس در مبارزه طبقاتی با سرسختی آنانی که طبقات شکست خورده، با وجود و یاری امپریالیسم ضد انقلابی جهان دربراندازی حاکمیت پرولتری، شروع ساختمان سوسیالیسم پایان پیروزی نیست. هماوا شدن با این ضد انقلاب جهانی، مقدمه سقوط شما را به دامن آن به صورت آگاهانه و یا ناآگانه فراهم خواهد کرد. مگر این که به تجارب موجود توجه نموده و درک کنید که دیکتاتوری پرولتاریا در فردای انقلاب سوسیالیستی کاملاموفق نمی شود و نمی تواند بقایای طبقات استثمارگر و ستمگررا کاملا ازبین ببرد. اگر طاقت این امر طولانی مدت را ندارید بهتراست امر پیشبردن سوسیالیسم را به طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن بسپارید که چون لب و دندان به هم نزدیکند، پیوند عمیق و تاریخی باهم دارند و شما تماشاگر بمانید تا به حمله و یا تحریف اصول کمونیستی برنخاسته و حتا به صورت قطب چپ نیاز به آوردن دیکتاتوری پرولتاریا در بیانیه سیاسی نداشته باشید!.

اگر کارگران بدون رهبری حزب کمونیست که درپیوندی فشرده با کارگران بوده و اکثریت اعضاء، کادرها و رهبران حزب از کارگران باید باشند، پس این تلاش ارتجاعی که از یک طرف عدم موفقیت کارگران را درکسب قدرت در گذشته و حفظ آن نیاز به حزب کمونیست نمی بیند جواب بدهید چرا کارگران تحت رهبری حزب بلشویک روسیه و حزب کمونیست چین قدرت سیاسی را گرفتند و در بیش از ٥٠ سال اخیر بعد ازهم پاشیده شدن احزاب کمونیست با ویروس رویزیونیستی داخلی کارگران هیچ انقلابی نتوانستند درآنجا و درجهان در جلوگیری از کسب قدرت سرمایه داران انجام دهند و مانع پیروزی آنان شوند؟

از طرف دیگر بعد از کسب قدرت در پیشبرد و تعمیق سوسیالیسم به مثابه فاز اول کمونیسم حزب را به مثابه مرکز فکری و هدایت طبقه کارگر که ازخود طبقه کارگر نیز می باشد به وجود کادرهای کارگرزبده درسطح رهبری اعتراض می نمائید و معجزه صرفا کارگران بدون آگاهی کمونیستی را درلباس شورائی مخلوط با دیگر غیرپرولترها عملا به عنوان راه حل پیش می کشید!؟ وجود حزب کمونیست کارگران درسطح رهبری را، حکومتی «نیابتی» می نامید یعنی معتقدید کارگران درمبارزات طبقاتی بدون رهبری حزب کمونیست که دیدی عمیق از مبارزه طبقاتی دارند نا سالم تر از کارگران ناآگاه با قرارگرفتن در رهبری دولت کارگری هستند ؟ حکومت کارگران کمونیست را تحت اتهام «نیابتی» بودن به سخره کشیده ومعرفی می کنید! گوئی نیابت طبقات استثمارگر هستند!. بدین ترتیب کارگران کمونیست را از فعالیت سیاسی و رهبری کردن مبارزه کارگری جدا نموده و با شرکت هرچه بیشترغیرکارگران درشوراها به معنای آن نیست که تمام معضلات جامعه سوسیالیستی را می شناسند وارد کارزار می کنید و اگر چنین بود بدون رهبری حزب کمونیست، کارگران کشورهای سرمایه داری می توانستند قدرت دولتی کشورهای امپریالیستی را سرنگون سازند که تا به حال نشده و رفقای کارگر آگاه خودشان را کنار بزنند و حزب کمونیست را از اکثریت کارگران که دولت»نیابتی» نمی خواهند جدا سازند!

این برچسب نیابتی زدن به شرکت حزب کمونیست در دولت کارگری از اختراع روشنفکران خرده بورژوا است که تمام تشکیلات دولتی درسطوح مختلف تنها از اعضای حزب تشکیل نمی شود. این پیشنهاد نیروهای خرده بورژوازی هم بدون استراتژی آنها نیست تا با برچسب زدن بتوانند «حکومت کارگری» زودتر سرنگون بشود تا شاید حکومت به دست خودشان بیافتد! دفاع از حکومت طراز کمون شوراها درپاریس در ١٨٧٠، حکومتی بود ازاحزاب مختلف و ازجمله چپ که به علت اشتباهاتش بیش از ٧٢ روز دوام نیاورد و حتا قادر به درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری در فرانسه هم نشد و درعین حال ضمن بزرگداشت ازاین حرکت انقلابی پرولتاریا توسط مارکس و انگلس مورد انتقاد آماده نبودن و نشکستن ماشین دولتی هم قرارگرفت. در روسیه شوروی این حکومت کارگری با سرنگون کردن رژیم تزاری دستاوردهای بزرگی را برای بشریت به وجودآورد و انقلاب چین نیز چنین بود که از جانب شما بدور انداخته شدند، چونکه «نیابتی» بودند؟. از این دستاوردهای کارگران و زحمت کشان حتا حرفی به میان نمی آورید و از قیام موقتی کارگران تنها درشهر پاریس چنان غلو می کنید که گوئی تمام کارها را به درستی انجام دادند. و دراین دفاع یک جانبه کاسه زیر نیم کاسه ای هست برای نفی دستاوردهای کارگران جهان درقرن بیستم و مباهات از دست آوردهای قرن نوزدهم. برگشت به عقب و حقانیت دادن تنها به گذشته های دورتر!؟ براساس حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا، برقراری مناسبات شورائی امری اجتناب ناپذیراست و این امر به فراموشی سپرده نشد که استقرار کامل آن یک روزه ممکن گردد. اما درعین حال بررسی مشخص از شرایط مشخص وظیفه کمونیستها می باشد. لنین درسالهای اولیه دهه ی ١٩٢٠ نوشت وجود قشر وسیع خرده بورژوازی علت بروز بوروکراسی در شوروی است. ولی کمتر نویسنده بیانیه سیاسی است که مُهر تایید بوروکراسی را به حزب کمونیست شوروی نزنند و اگر ندانند که در کشور شوروی بخش وسیعی از جامعه در عقب مانده گی فئودالی زنده گی می کردند و این دوستان نویسنده بیانیه لحظه ای فکر

◄

کرده اند که شوراهای این مناطق و به علاوه وجود قشر وسیع خرده بورژوازی حتا در بخش سرمایه داری شده روسیه می توانستند تعداد بزرگی از شوراها را در خدمت غیر کارگران درآورده و دست به خراب کاری دولت کارگری از ابتدا شروع کنند. آیا اینان شوراهای غیرکارگری می توانستند مدافع سوسیالیسم شوند ؟!. این مسئله در کشورهای پیشرفته سرمایه داری هم استقرار «دموکراسی بورژوائی» در تاریخ هم یک روزه ممکن نشد.

مگر لنین توسط فردی از حزب خرده بورژوا ترور نشد. مگر بازهم همین احزاب شورش کرونشتاد را برای سرنگون کردن دولت کارگری ترتیب ندادند. مگر امپریالیستها به دست فاشیسم آلمان برای سرنگون کردن دولت سوسیالیستی شوروی را سازمان ندادند. مگر راه حل فاسد نمودن حزب طبقه کارگر رابا نفوذ در حزب، کودتا درسطح دفتر سیاسی، غصب قدرت و اشاعه نظرات رویزیونیستی برای فراهم ساختن فروپاشی دولت کارگری شوروی به سرانجام نرساندند؟! آیا می توان چشم را به این واقعیات بست ؟ دیکتاتوری پرولتاریا را از بیانیه کنارزد و برای دموکراسی شورائی بدون فراهم شدن شرایط از ابتدا تنها مشکل دولت پرولتاریا را در دموکراسی افراطی راه علاج دانست؟!

٤ - تازه در این بیانیه به همین تحریفات هم قناعت نکرده و آزادیهای بی قید وشرط سیاسی را که گویا با یک فرمان تضادطبقاتی از میان می رود پیش می کشند که انقلاب سوسیالیستی روسیه و انقلاب دموکراتیک نوین چین نه به مدت ۷۲ روز کمون پاریس، بلکه با این گونه دید و بدون دیکتاتوری پرولتاریا از ۲۵ تا ٤٠ سال زودتربه دست نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم جهانی سرنگون می شدند. این ادعاها نه تنها نشانه دموکراتیک بودن مدافعان این بیانیه نیست بلکه اینان دموکراسی را درسطح بورژوائی آن و نه پرولتری درک کرده و به جای مبارزه مرگ و زندگی با طبقات سرنگون شده حکم صادر می کنند. شعار «آزادی بدون مرز» که دروغ آشکاری هست و درهیچ کشور تا زمانی که دولتهای طبقاتی وجود دارند به جز برای خود سرمایه داران تا به حال قابل اجرا نبوده است! آیا به انقلاب بورژوا- دموکراتیک فرانسه نگاه کرده اید که در ابتدا آزادی ادعائی وجود نداشت، گیوتینها مدتی برقرارماند، رای دادن انتخاباتی برای پول داران از حداقل به بالا مجاز شمرده شد و زنان نیز حق رای دهی نیافتند؟ و غیره وچرا نبود؟

مجموعه این نظرات ارائه شده در بیانیه سیاسی هیچ نوآوری درمورد خدمت به مبارزه طبقاتی طبقه کارگر نبوده و برعکس آغشته به نظرات آلوده به دیدگاه خرده بورژوائی و بورژوائی است و عدول از تجارب کمونیسم علمی و آموزگاران طبقه کارگرجهان می باشند که به طور مبسوطی درست و نادرست را روشن ساخته اند. تشکلهای شرکت کننده دراین تجمع بعد از ۲ سال جروبحثهای اعصاب خوردکن به جای آموختن از تجارب غنی کارگری جهان، با بی تفاوت ماندن به نظرات کارگرکمونیست شاهرخ زمانی استقبالی هم ازکتاب اخیر و هم ازمواضع وی نکردید. اظهار هم دردی شما با وی، دربیانیه سیاسی اخیرتان صرفا تاکتیکی است. اگر شما احترامی به نظرات این معلم گران قدر کارگران درایران داشتید می بایستی دراین نشست ازاین انحرافات اجتناب ورزیده و به دفاع از نظرات این رفیق کارگر جان باخته سربلند صریحا پرداخته و افکار روشن فکرانه و خرده بورژوائی را به دور ریخته و پرچم راستین وحدت کمونیستهای ایران را باز هم بیشتر به اهتزاز در می آوردید و این امر مبرم ایجاد حزب را در برابر فرقه گرائی بر زمین نمی انداختید. تا جمع شما در خدمت به امر انقلابی و کمونیستی سربلند پیش برود. کلا می توان گفت که با تایید بیانیه سیاسی این نشست شرکت کننده گان آن بیانیه مُهر آنارشیسم پُست مدرن کنونی را برآن کوبیدند!.

ک. ابراهیم

۱٦ آذر ۱۳۹۵

ممانعت از فروپاشی پارلمانتاریسم!

سالهاست که دولتهای امپریالیستی و سرمایه داری متوسط در انتخابات پارلمانی با آرای کمتر از ۵۱٪ با ساخت و پاخت با احزاب دیگر دست راستی سوسیال دموکرات، سبزها، یا با انواع اسامی دیگر، یکی از احزابی که رای بیشتر از دیگر احزاب در حد ۲۵ یا ۳۰٪ آراء داده شده در سطح رهبری دولتهای سرمایه داری قرارمی گیرند. بعضا تعداد شرکت کننده گان در رای گیری حتا از ۶۰٪ به بالا نبوده و افراد قابل ملاحظه ای از دارنده گان حق رای دهی از شرکت در انتخابات امتناع می ورزند. چون که در دوقرن اخیر اینان ملاحظه کرده اند که انتخابات پارلمانی نه تنها درد طبقات و اقشار تحت استثمار و ستم را درمان نکرده اند، پارلمان پیوسته درخدمت نظام سرمایه داری حاکم قرارگرفته اند.

اما بازی با رای آوری به اصطلاح اقلیت معرفی شده به نام "اکثریت" در انتخابات به صورتهای مختلف تکیه به تبلیغات وسیع، شایعه پراکنی درمورد احزاب رقیب، شخصیت سازی استثنائی، ائتلافهای متفاوت احزاب با یک دیگر و غیره زمینه سازی توهم آفرینی را با دادن قولهای لحظه ای به توده های وسیع مردم رای آنان را نصیب خود نموده اند. نمونه میلیاردردونالد ترومپ ناشناخته در عرصه ی سیاسی درآمریکا گواه دقیقی دراین روال است که با جلب رای کارگران یقه سفید و کارگرانی درهمراهی با اقشار خرده بورژوازی گواه این مدعاست. کما این که درخیمه شب بازی انتخابات پارلمانی یک بارهم طی در بیش از ۲۰۰ سال اخیر نماینده گان کارگران و زحمت کشان به مثابه اکثریت دائمی درهر کشورنتوانسته اند به پارلمانها به عنوان نماینده گان این اکثریت مردم حضوریافته و به دفاع از منافع خود بپردازند. درحالی که دراین دوزوکلک انتخاباتی نظام سرمایه داری نماینده گان اکثریت مردم به دفاع از نظام سرمایه داری به صندلیهای مجالس این نظام را ه پیدا نکرده اند!

درشرایط فعلی نظام سرمایه داری حاکم تدبیر جدیدی برای ادامه حاکمیت خویش اندیشیده است: بعد از قریب بیش از ۴۰ سال تلاش نظام امپریالیستی در تقویت خود و پیش بردن جهانی سازی حرکت سرمایه و تکامل آن و به کارگیری نئولیبرالیسم در درهم کوبی مرزهای کشورهای فقیر به خاطر آزاد گذاشتن حرکت کالاهای امپریالیسم بدون پرداخت گمرک و ورود از مرزها، زمینه را برای تسلط کامل برجهان و درعین حال افزایش پیوسته سود سرمایه ها را از ۱۹۹۱ به بعد فراهم آوردند.

هم اکنون بیش از ۸ سال است که بحران اقتصادی و مالی جهان امپریالیستی ادامه یافته و به کشورهای ضعیف نیز سرایت داده شده و امنیت افزایش نرخ سود سرمایه و حاکمیت تولیدی و مالی نظام سرمایه داری به زیر علامت سئوال رفته است. درآمدهای سرشار ناشی از غارت و چپاول کلیه کشورهای امپریالیستی ازجهان معروف به "جهان سومیها" کمترشده،

پارلمانتاریسم بورژوائی دشمن شوراهای کارگری است

صدورسرمایه دراین رابطه درابعادی وسیع با مشکلات روبه رو گشته، بی کاری درمیان کارگران در کشورهای امپریالیستی نیزدرحال افزایش تداوم یافته و حتا امکانات رفاهی به دست آمده در اثر مبارزات کارگران و زحمت کشان دراین کشورها درحال افول است و دامن زدن به جنگهای منطقه ای هم قادر به حل بحران کشورهای امپریالیستی نشده است.

برای غلبه براین بحران دو دیدگاه از طرف انحصارات بزرگ امپریالیستی در مد نظر آنان قرارگرفته است:

اعلام ظاهری کنارگذاشتن جهانی کردن حرکت سرمایه

برگشت به عقب این نظام با توسل به ناسیونالیسم وبا توجه ظاهری به منافع "ملی" هرکشور برای سرو سامان دادن به بحران اقتصادی و مالی!

درصورت عدم رعایت دیگر کشورها دراین دو مورد، زمینه سازی دید اول بهانه ی احتمال تجاوزکشور امپریالیستی رقیب مثل روسیه و چین ، پیش کشیدن خطر تجاوز به منافع ملی و نتیجتا به راه اندازی جنگ کشورهای امپریالیستی در مناطق زیرنفوذ اینان و یا درآوردن آنها از زیر نفوذ این رقیبان چه منطقه ای و چه جهانی! چنین دید دوم مسلما به حرکت سرمایه برای ایجاد نفوذ هرچه بیشتر درجهان و ایجاد محدودیتهای گمرکی که مغایر منافع سرمایه در ایجاد تمرکز هرچه بیشترسرمایه و سود آنان می باشد امرتقویت ناسیونالیسم مربوط به گذشته دور کشورهای امپریالیستی دورانش به سر رسیده است.اما برای جلوگیری ازفروپاشی "زود رس" نظام سرمایه داری ، اجبارا باید به این راه حل هم ولو به صورت گذرا برای پایان دادن به بحران مالی و اقتصادی دست بزنند.

اما هر دودیدگاه منوط به پیدا کردن پایگاه مردمی و ارتش مدافع این نظریه در هرکشورمی باشد. قشر وسیع خرده بورژوازی و یا معروف به "طبقه متوسط" علاوه بر نیروهای مسلح سرکوب گر یکی از این نیروها است. تاریخ نشان داده که این قشر در تخریب کشورهای سوسیالیستی نقش مخرب مهمی داشته است. حتا در بحران اقتصادی و سیاسی قبل از جنگ دوم جهانی، نازیسم برای گسترش نفوذ خود در جهان و تقسیم مجدد مناطق تحت نفوذ دیگر امپریالیستها و از بین بردن کشور سوسیالیستی شوروی، قشروسیعی از خرده بورژوازی را ازجمله با توسل به ناسیونالیسم معروف به "آلمان بالاتر از همه" این قشر را به زیر نفوذ سرمایه های بزرگ کشاند. از آنها جهت به راه انداختن جنگ جهانی دوم نیروی وسیعی را فراهم ساخت و حرکتهای این قشر را در زیر نژاد پرستی نژاد آلمانی-آریائی، یهودی ستیزی، ازبین بردن کولی رومیها، نابود سازی کمونیستها و خارجی ستیزی و انسانهای معلول سازمان داد.

اگر به حرکتهای کنونی درکشورهای امپریالیستی توجه کنیم اولا به راحتی می توان مخالفت با تمرکز گرائی فوق العاده سرمایه مورد پسند قشر"طبقه میانه"، ثانیا تکیه به این قشر در انتخاب آن بخش از سرمایه امپریالیستی که دیدگاه فاشیستی را درسردارند، آزاد گذاشتن رشد احزاب نژاد پرست، خارجی ستیز، اسلام ستیز، مخالفت با پناهنده پذیری و غیره درحدی است که در دوره ای کوتاه این احزاب فاشیستی در مدت دو تا سه دهه توانسته اند به احزاب نسبتا بزرگی در کشورهای امپریالیستی درسطح انتخاباتی برسند و حتا در کشورهای کوچک امپریالیستی تا حد به دست گرفتن دولت نایل شده اند.

بدین ترتیب این دو دیدگاه را می توان درعملکرد و رفتار فاشیستی احزاب تغذیه کننده از قشرمتوسط متنفر از نکات فوق و خدمتکار بی حد و مرزنظام سرمایه داری بزرگ، خرده بورژوازی با امید رسیدن به مقام در سطح حاکمیت مشاهده کرد و تلاش اتحاد کشورهای یک منطقه و ازجمله اتحادیه اروپا برایشان تحمل ناپذیر بوده و مایل به منفجر کردن آن می باشند تا زمینه برای اعمال ناسیونالیسم نیز فراهم شود.

این روند وضع ناثابت سیاسی را در بسیاری از کشورهای اروپائی به وجود آورده و مبارزه بین دو خط مشی حفظ اروپای متحد به مثابه یک قطب امپریالیستی گلوبال و یا دامن زدن به تفرقه و تکیه به ناسیونالیسم از جانب احزاب فاشیستی درحال رشد، به وجود آمده و درمقابل این وضع حرکت ائتلاف بین احزاب ظاهرا درگذشته رقیب و در جلوگیری برای درآوردن امتیازات حکومت کردن زمینه را برای احزاب فاشیست را فراهم نموده است. بررسی و درک چنین حرکتی می تواند طبقه کارگر را به مثابه گوشت دم توپ شدن آنها درخدمت سرمایه های بزرگ در آورد و در استفاده از انواع امکانات برای حفظ موقعیت حاکم خود کمک نماید تا از این طریق تشکل یابی کارگران و ایجاد احزاب کمونیست درمقابل این حرکت نظام سرمایه داری مانع شود تا از بروز جنایات فاشیستی در جنگ جهانی سوم ممکن گردد. ولی این حرکت همانند گلوبالیسم با شکست طبقه کارگر جهانی رو به رو خواهد شد.

ک.ابراهیم

۲۷ نوامبر ۲۰۱۶

تضاد خاموش نشدنی طبقه کارگر و زحمتکشان!

تضاد خاموش نشدنی طبقه کارگر و زحمتکشان!

درچند سال اخیر، تلاش مذبوحانه ی دولت حامی سرمایه داری ایران با اضافه نمودن بندها و تبصره هائی در صدد از بین بردن هرچه بیشتر قانون کار حداقل موجود در ایران، می خواهد با آزاد گذاشتن دست سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی، همانند برده داران و فئودالهای قرنهای گذشته، هرچه آزادانه تر شرایطی را برای استثمار بیشتر سرمایه داران و بانکهای سیری ناپذیر داخلی و امپریالیستی، مهیا نماید تا هیچ کسی به انباشت کوه مانند سرمایه، حق اعتراض نداشته باشد.

تولیدات و خدمات کارگران و زحمت کشان به راحتی غارت و دزدیده می شوند. تلاش مذبوحانه ی دولت "خدمت گذار" کنونی حسن روحانی به سرمایه داران بزرگ و کوچک درتغییر "لایحه ی قانون کار" هجوم دیگری را علیه کارگران و زحمت کشان در مستاصل نمودن، به عسرت و تنگ دستی بیشتر کشاندن آنان، درایجاد سکوت قبرستانی و ادامه شدیدترآن پیش برده می شود. به این تجاوزات مزورانه جوابی شایسته و دورانسازی باید گفت که از مسیر وحدت سراسری استثمار شده گان و ستم دیده گان در پیشبردن انقلاب کارگری عبور می کند. این از قد علم کردن، خاموش نماندن و اعتراضات سراسری یک پارچه و گسترش داده شده، می گذرد.

رژیم حاکم از وحشت خیزش هرچه شعله ورتر کارگران و زحمت کشان، بی رحمانه دست به دستگیری مجدد فعالان کارگری ازجمله رضا شهابی، ابراهیم مددی، داود رضوی سندیکای اتوبوسرانی تهران و حومه و دیگر کارگران و معلمان و غیره زد. به علاوه، تداوم مبارزات راننده گان شرکت واحد دراعتراض به عدم واگذاری خانه های مسکونی پرداخت شده توسط خود کارگران و

برخورد وحشیانه ی نیروهای مزدور مسلح رژیم، به جای برگرداندن لوله های تفنگ به سوی حاکمان، کلاشان دزد ازجمله قالیبافها و غیره، معترضان به حق را با تفنگ و ضرب و شتم نشانه رفته و در محاصره ای گاز انبری به دستگیری کارگران، درخدمت فاشیستها در ۱۴ آذر ماه پرداخته و سرکوب کردند و به اعتراض بازنشسته گان معلم در برابر مجلس جمهوری اسلامی در تهران نیزبی اعتنا ماندند. دفاع سندیکای کارگران فلزکار مکانیک در "حمایت از خواسته های رانندگان شرکت واحد دربرخورداری از یک مسکن مناسب و همچنین آموزگاران بازنشسته برای برقراری همترازی حقوق و مزایا با کل شاغلین و بازنشستگان همه ارگانهای کشور و حقوق زندانیان سیاسی و دانشجویان دربرگزاری روز دانش جو" شعارهای به حق: " زنده باد اتحاد سندیکاهای کارگری"، "همبسته تر باد جنبشهای اجتماعی ایران"، " جنبش کارگری متحد جنبش دانشجوئی"، "اتحاد، مبارزه، پیروزی" را در ۱۴ آذرماه امسال اعلام نمود. گسترش مبارزات و اعتراضات وسیع کارگران ، معلمان، دانش جویان، پرستاران و غیره در سراسر ایران شعله ورتر می شود و ضرورت هماهنگ کردن این مبارزات در بخشهای تولیدی و خدماتی گام اول بوده و اشتراک و همبستگی همه مبارزان باهم در سراسر ایران، تبدیل به وظیفه ی عاجلی شده است. تلاشهای مبارزاتی گروهی و انفرادی و غیر سراسری به نتیجه مطلوب نخواهند رسید.

حزب رنجبران ایران از مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمت کشان در برافراشته تر نگهداشتن درخواستهای به حق شان دفاع نموده و خود را هم سنگر آنان می داند.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.

زنده باد تشکل یابی کارگران و زحمت کشان و اتحاد آنان!

برای آزادی بدون قید و شرط کارگران و زندانیان سیاسی مبارزه کنیم!

نابود باد تفرقه انداز ی خود مرکز بینان سیاسی درعرصه های تشکل یابی!

برچیده باد مالکیت خصوصی بروسایل تولید ومبادله پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی !

پیش به سوی ایجاد حزب کمونیست راستین در پیوند فشرده با کارگران!

حزب رنجبران ایران

۱۵ آذر ۱۳۹۵

کودکان و فقر

اخیرا در سایت ها و روزنامه های مختلف ایران مسئله کودکان کار و به طور کلی کودکان فقیر در جامعه مورد توجه قرار گرفته است.رشد کودکان خیابانی در ایران و نیز کودکان کار به مانعی برای تامین و بار آوری سالم ، تندرست و با سواد نسل های آینده کشورمان تبدیل شده است. گرفتار شدن کودکان خیابانی در دام باندهای مواد مخدر ، دزدی ، خلاف کار و سوء استفاده های جنسی از آنان و نیز رانده شدن بخش هایی از کودکان خانواده های فقیر از محیط تحصیل و آموزش به بازار کار معضلی است که سیستم اجتماعی در ایران هیچ گونه جوابی برای آن ندارد در حالی مسئله کودکان خیابانی و کار با فرهنگ عمومی مردم ما نه تنها همخوانی نداشته بلکه گروه های مختلف اجتماعی سعی کرده اند که از طریق خود جوش به کمک های فردی به آنان برخیزند.

خانم فریبا موقوفه ای کارشناس ارشد در مقاله ای در سایت ستاد حقوق بشر قوه قضائیه رژیم اسلامی بدون توجه به قوانین ضد کودک رژیم اسلامی می نویسد پدیده کودکان خیابانی به عنوان یکی از مشکلات آسیب‌زای اجتماعی از دیرباز در سراسر جهان وجود داشته و در سال‌های اخیر به دلایلی از جمله رشد اقتصادی، جنگ، فقدان ارزش‌های سنتی، خشونت خانوادگی و آزار جسمی و روانی افزایش یافته است. نرخ سنی و جنسی این کودکان در مناطق مختلف متفاوت است، به طوری که حداقل سن در کشورهای در حال توسعه ۸ سال و درکشورهای توسعه یافته ۱۲ سال است. نسبت دختران به پسران خیابانی نیز از۳۰ درصد در کشورهای در حال توسعه به ۵۰ درصد در کشورهای توسعه‌یافته متغیر است.براساس برآوردها، ۸ تا۴۰ میلیون کودک کار در آمریکا و۱۰ تا ۳۲ میلیون در برزیل زندگی می‌کنند و در مجموع، برابر بررسی‌های انجام شده از سوی سازمان جهانی کار، ۲۴۶ میلیون کودک کار در جهان وجود دارد که یک‌سوم آنها به قاچاق موادمخدر و ۱۰۶ میلیون کودک نیز به کارهای سبک مشغولند.

برابر آمارها، در ایران ۳۰۸ هزار کودک۱۰ تا ۱۴ ساله کار و۳۷۰ هزار کودک کار فصلی وجود دارد و درمجموع ۷۰۰ هزار کودک زیر ۱۵سال در کشور فعالیت می‌کنند.در حالیکه در ایران ماده ۷۹ قانون کار، اشتغال به کار کودکان زیر ۱۵ سال را ممنوع دانسته است که نشاندهنده آن است که قوانین حمایتی از کودکان در رژیم اسلامی فقط یک تابلوی نمایشی است و کاربرد اجتماعی نداشته است.باید متذکر شد که اکثر پیمان نامه های جهانی در دفاع از کودکان کار و خیابانی هم بیشتر در حد نصیحت و راهنمائی است تا یک سند اجرائی. این فقط در سطح کشورهائی مانند ایران نیست که قوانین دفاع از کودکان یا وجود ندارد یا با هزار اما و اگر عملا بی خاصیت شده اند بلکه در سطح بین المللی هم بزرگترین کمپانی های جهانی که معمولا دفترهای مرکزیشان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری است ،در بنگلادش و کشورهای فقیر جهان برای سود آوری بیشتر ، اکثرا از کار کودکان بهره می گیرند، و هیچ ارگان بین المللی هم مانعی بر سر راه اینکار ایجاد نمی کند و حداکثر با یک اطلاعیه فقط اعلام تاسف و " یاد آوری حقوق کودک "، مسئله را لاپوشانی می کنند.

اخیرا سمیناری در همین رابطه توسط یک نهاد دانشجوئی به نام امام علی برگزار شد که گزارشی که از آن نشست در سایت ها آمده است که بسیار تکان دهنده و عمق عقب ماندگی و حقارت رژیم حاکم بر ایران را در برخورد به این معضل اجتماعی می رساند. بطور مثال آمده است " آمارهای ارائه شده در سمینار «ازدواج کودکان» از وجود ۴۳ هزار ازدواج دختربچه‌های ۱۰ تا ۱۵ ساله در کشور خبر می‌دهد که از این تعداد ۲ هزار دختربچه و پسربچه یا از همسر خود جداشده و یا بیوه شده‌اند". به زبان دیگر کودکان خانواده های فقیر در چرخه فقری که بطور دائم بازتولید و گسترش می یابد در زنجیره سرطانی آن بیشتر فرو می روند خانم رحیمی مدیر عامل جمعیت امداد دانشجوئی امام علی ادامه می دهد " بسیاری از این کودکان می‌سوزند زیرا برای آنها که در سن کودکی مجبور به ازدواج می‌شوند نمی‌توان از کلمه ازدواج استفاده کرد زیرا این کودکان در واقع معامله می‌شوند؛ برای مثال خانواده برای تهیه خانه، دختر ۱۲ ساله خود را به عقد مردی ۳۰ ساله در می‌آورد. او از ازدواج یک دختر ۱۰ ساله به عنوان زن چهارم مردی ۶۰ ساله خبر داد وگفت: «در خانواده‌ای در حاشیه کلان شهرها وقتی دختر و پسری نوجوان که خود کودک کار بوده‌اند صاحب فرزندی می‌شوند، از این فرزندآوری جز اینکه کودک خود را سر کار بفرستند، هدفی دیگر ندارند"، و ادامه می دهد "فقر فرهنگی دلیل ازدواج کودکان در سنین پایین است".در اینجا دیگر ما با مشکل صرفا فرهنگی و یا فقر روبرو نیستیم ما با قوانین اجتماعی و حاکمینی

دولت وظیفه دارد که زندگی کودکان در ایران را تامین کند

که از این قوانین ضد کودک دفاع و آنرا اجرا می کنند روبرو هستیم خانم شهلا اعزازی مدیر بخش مطالعات زنان انجمن جامعه شناسی ایران می گوید "با وجود اینکه کودک تا ۱۸ سالگی نمی‌تواند به لحاظ حقوقی قراردادی را امضا کند و حتی گواهی‌نامه رانندگی اخذ کند اما می‌بینیم خانواده‌ها در مسائل شخصی کودکان خود از جمله ازدواج، تحصیل، کار، مسافرت و غیره... حتی پس از ۱۸ سالگی هم نظارت دارند به طوری که وقتی دختر در هر سنی تصمیم به ازدواج می‌گیرد اجازه پدر برای وی واجب است تا جایی که حتی دختر ۳۰ ساله و دختر زیر ۱۸ سال در این مورد در مقابل قانون یکی هستند و برای ازدواج نیاز به اجازه پدر دارند و در صورت موافقت پدرشان می‌توانند به عـــــــقد دیگری در بیایند" به بیان دیگر رژیم جمهوری اسلامی با قوانین اسلامیش در عسرتی که بر کودکان خیابانی و کار و کودکانی که در کودکی مجبور به ازدواج می شوند نقش درجه اول را ایفاء می کند . خانم اعزازی در همین زمینه می گوید" .».

«در بسیاری از کشورها، دولت به مسائل داخل خانواده مثل تعداد فرزندان هم دخالت دارد. این در حالی است که ازدواج دختران و پسران در سنین پایین در ایران بدون هیچ نظارتی از سوی دولت انجام می‌شود.. در ازدواج کودکان، نقش همسری، مادری و اجتماعی همزمان برای کودک تعریف می‌شود و شرایط به گونه‌ای است که با یک معاینه ساده جسمانی، بلوغ جنسی دختر تأیید و مجوز قانونی ازدواج داده می‌شود. حتی سیاست های جمهوری اسلامی در رابطه با مسئله کودکان به موارد فوق هم ختم نمی شود، بر اساس آمارهای مختلف سن آلودگی به مواد مخدر به ۱۳ سال هم رسیده است و بسیار ی از دانش آموزان مدارس حداقل یک بار مواد مخدر را بطور آزمایشی مصرف کرده و یا به آن آلوده شده اند.

تمام آمار و ارقام ذکر شده و مشکلات و مسائلی که کودگان در ایران با آن دست به گریبان هستند و باعث بالا رفتن درصد های آسیب های اجتماعی و فردی به کودکان می شود، مسئله ای کاملا طبقاتی و بر طبق یک الگوی شناخته شده سرمایه داری سازماندهی شده است . کودکان کار بخش خاموش و بسیار ارزان نیروی کار سرمایه داری هستند. این نیروی کار خردسال نه تنها از هیچ حقوق کارگری و کاری برخوردار نیست بلکه همیشه مورد تعرض قرار داشته است. آنها در سر کار کتک می خورند ، مورد تعرض جنیسی قرار می گیرند ، مجازات های غیر انسانی می شوند، در محیط های کار سخترین کار ها را بدون توجه به وضعیت جسمی به آنها واگذار می کنند ولی قادر به اعتراض و گرفتن حق شان بعلت کودکی نیستند. علاوه بر آن قوانین مذهبی به کمک سرمایه داری ایران آمده که این بی حقوقی اجتماعی و آسیب پذیری کودکان را قانونی کند. ظاهرا کودکان دختر از ۹ سالگی و پسر از ۱۵ سالگی " بالغ " به حساب می آیند ولی این بلوغ فقط در رابطه با بهره کشی و نه دادن حقوق افراد بزرگسال به آن معنی می دهد. وقتی در بالاترین رده های حکومتی کودکان را مورد تجاوز جنسی قرار می دهند و رژیم اسلامی بر آن سرپوش می گذارد ، انسان را به یاد این شعر فارسی می اندازد که می گوید "ماهی از سرگنده گر دد نی ز دم". همانطور که بی حقوق کارگران و زحمتکشان جامعه جزئی از سیستم بهره کشی سرمایه داری است بی حقوق کودکان هم از همین نظام اجتماعی می آید . ایران در سال ۱۳۷۶ مقوله نامه حمایت از کودک را امضاء کرده است ولی از آن زمان تا بحال وضعیت کودکان در ایران به مراتب بدتر شده و حمایت هایی هم که تا بحال صورت گرفته عمدتا از طریق گروه های خودجوش و یا مردم انسان دوست و خیّر بوده است.

اما برنامه کارگران و زحمتکشان برای کودکان چیست ؟ طبقه کارگر ،کار برای کودکان را ممنوع و آنرا مگر در موارد درسی و آموزشی مجاز نمی شمارد. دولت سوسیالیستی در برابر تامین زندگی انسانی ، آموزش و تفریحات کودکان دارای مسئولیت مستقیم است و کودکان بایستی تا سنین ۱۸ به آموزش و فراگیری بپردازند. در این رابطه دولت آموزش و پرورش و خدمات بهداشتی را برای همه اعم از کودکان و نوجوانان مجانی خواهد کرد سن ازدواج برای دختران و پسران نمی تواند از ۱۸ سال کمتر باشد. و ازدواج داوطلبانه و بر اساس خواست شخصی افراد صورت می گیرد.هر چیزی که جلوی رشد سالم کودکان و نوجوانان را بگیرد دولت با آن مخالف و در از بین بردن این موانع اقدام لازم را مبذول خواهد داشت. بطور مثال تنبیه کودکان ممنوع و روش های علمی تربیت کودکان اجرا خواهد شد. و دولت تصمیمات خانوادگی در رابطه با کودکان را که به حیثیت و شان کودکان به هر شیوه ای لطمه بزند بی اثر اعلام خواهد کرد . دولت سوسیالیستی با تکیه به قانون همه برای یک نفر و یک نفر در خدمت همه ، آنچنان جامعه ای را سازماندهی خواهد کرد که دیگر سود و سود آوری هدف ارتباطات افراد نبوده بلکه علاقه انسان ها برای زندگی متقابل و انسانی در جامعه جای استثمار انسان از انسان در خدمت سود و بهره را بگیرد و در این میان کودکان خوشبخترین افراد جامعه خواهند بود .

ع.غ

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران
www.ranjbaran.org
سایت آینه روز
www. ayenehrooz.com
سایت خبرنامه کارگری
www.karegari.com
سایت رنجبر آنلاین
www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline
سایت آرشیو روزنامه رنجبر
http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library

نقش جمهوری اسلامی ایران در منطقه

مسائل ژئوپلتیکی از آن مسائل و مباحثی است که برای درک و اجرای هر طرح و یا نقشه و برنامه ای به سالها وقت نیازمند است و طراحی سیاسی جهان نه موضوعی فردی بلکه مسئله ای کاملا ساختاری و به سیستم های اجتماعی و در دوران کنونی به نظام امپریالیستی مرتبط است . لنین سالها پیش در تحلیل سرمایه داری قرن بیستم ،فرا روئیدن آن را به مرحله امپریالیسم و انقلابات پرولتری نشان داد. یکی از موضوعاتی که لنین در تحلیل امپریالیسم بیان می کند مسئله تقسیم مجدد جهان بین دول متخاصم امپریالیستی است . از آن دوران تا به حال به درجات بسیار زیادی سرمایه امپریالیستی متمرکزتر شده است و سرمایه گلوبال سطح عالی تمرکز سرمایه داری جهانی با محدود انحصارات فراملیتی ولی همچنان در سر رقابت بر سر بازارهای جهان به جنگ مرگ و زندگی علیه یکدیگر برخاسته اند . فروپاشی اردوگاه شرق در دوران جنگ سرد. تمایل افسارگسیخته ای را برای امپریالیست های غرب و آمریکا بوجود آورد که شاید بتوانند تسلط بر کره خاکی را بدون مانعی به انجام برسانند. اما تسلط و تقسیم مجدد در مجدد آنهم در زمانی که یکی از موانع از بین رفته ولی موانع دیگری از جمله مبارزات مردم جهان علیه سلطه طلبی و اشغالگری ، مبارزات کارگری برای تحقق خواست های عادلانه در همه جای جهان ، تضاد حکومت های بعضا مرتجع جهان سومی علیه قلدر منشی امپریالیستی و .....بالاخره سربلند کردن قطب های جدید دیگر در جهان تک قطبی ، اجازه تحقق این خواست امپریالیستی را نداد. دوران جنگ سرد را می توان دوران تعادل نسبی نیروهای دو اردوگاه با سایه روشن هائی در همه مناطق جهان دانست. در دوران جنگ سرد جهان بر اساس قدرت و نیروی برندگان جنگ دوم جهانی تقسیم شد. تقسیم بندی بسیار شکننده ای که چندین دهه بعد در فروپاشی شوروی و فروریزی دیوار برلین خود را به نمایش گذاشت. امپریالیست های غربی از جنگ سرد پیروز بیرون آمده بودند و نعره های ضد کمونیستی و ویرانگرانه شان در هر کوی و برزنی و از طریق هر رسانه قلم به مزدی گوش و چشم ها را می آزارد. برای کشورهائی که در اردوگاه شرق زندگی کرده بودند لیبرالیسم و حقوق بشر و غیره موضوعات جدید و جذابی بودند که از آنها بوی کباب می آمد ،اما برای مردمان که در کشورهای اردوگاه غرب زندگی کرده بودند، دموکراسی و حقوق بشر و.... نه تنها موضوعات جدیدی نبودند بلکه کالاهائی بودند که بوی توطئه و ویرانگری می دادند . متاسفانه در فروپاشی شوروی ، نیروهای کمونیست و طرفدار طبقه کارگر نتوانستند به درستی اوضاع را بررسی و تحلیل کنند و مبارزه خود را با شرایط جدید تطبیق داده به پیروزهای جدیدی دست یابند. موج ضد کمونیستی که از طرف غرب علیه نه تنها کمونیسم بلکه هرگونه عدالت طلبی و آزادی براه افتاه بود ،با اشغال و تغییر و تقسیم بسیاری از کشورهای جهان ادامه یافت. یکی از نقشه های غرب تقسیم کشورهای بزرگ به کشورها و مناطق کوچک همراه با درگیری های قومی ، ارضی و سیاسی و تبدیل آنها به واحدهای بسیار کوچک کشوری جهت تسلط بر آنها بویژه کشورهایی که دارای منابع غنی زیرزمینی و یا بازارهای بزرگ اقتصادی بودند. در دوران بعد از فروپاشی خاورمیانه نه تنها نقش استراتژیک گذشته اش را از دست نداد بلکه بعلت منابع عظیم نفتی نقش کنترل کننده اقتصادهای رقیب امپریالیستی را نیز بازی می کرد و می کند. در این راستا غرب در دوران فروپاشی شوروی حمله های استراتژیکی را برای اجرای سیاست های فوق بکار برد ، افغانستان ، عراق و لیبی و..... اشغال شدند و بسیاری از کشورهای آفریقایی دچار سرنوشت های مشابهی شده اند .

در این میان نقش ایران ویژه گی این را دارد که اولا بر سر راه اروپا ، آسیا و اروپا است ، دارای منابع عظیم نفتی و معدنی است ، دارای سرزمینی وسیع و با جمعیت نسبتا بالا است. اینکه ایران در اوضاع متغیر و بلوک بندی های جدید جهانی در کدام سمت باشد در سمت دهی سیاسی خاورمیانه نقش به سزائی را ایفاء خواهد کرد. غرب که از زمان جنگ سرد سیاست کمربند سبز(ایجاد دولت های اسلامی ضد کمونیست) به دور اتحاد جماهیر شوروی را دنبال می کرد در دوران فروپاشی با شدت بیشتر آنرا ادامه داد . حاصل آن رشد و قدرت گیری بسیاری از مرتجع ترین عناصر و گروه های اسلامی اعم از سنی و شیعه در خاورمیانه و دیگر مذاهب در کشورهای مربوطه است. نتایج این سیاست به سرنگونی چندین حکومت خاورمیانه از جمله حکومت سلطنتی شاه و به روی کار آمدن رژیم های اسلامی از جمله در ایران و با سوء استفاده از انقلاب سال های ۵۶ – ۵۷ بود.بعد از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی شیعه در ایران به مثابه یک ضد انقلاب هار ،حتی بعد از جنگ ایران و عراق ،حکومت ایران در بسیاری از زمینه ها سیاست های حکومت پهلوی از جمله سیاست خاورمیانه ای شاه را بصورت ایدئولوژیک و با بهانه های پشتیبانی از مسلمانان ادامه داد. بطور مثال کاری که شاه در لبنان شروع کره بود حکومت اسلامی ادامه داد. سیاست نزدیکی به کشورهای آفریقائی و در نهایت نفوذ در آنها ، به جلو صحنه سیاست بین المللی و منطقه ای جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد.این سیاست های هژمونی طلبانه طی سی سال گذشته همراه است با فروپاشی شوروی و سربرآوردن قطب های جدید قدرت در سطح جهانی بود. این تغییرات فرصت های زیادی به رژیم اسلامی داد که با پول نفت و استثمار و به فقر وفاقه کشیدن کارگران و زحمتکشان ،خود را به لحاظ نظامی بالا کشیده و به قدرتی منطقه ای با پشتیبانی بلوک چین و روسیه تبدیل شود.این سیاست ها در برخی زمینه ها به نفع غرب و در برخی زمینه ها علیه غرب است مثلا تغییر سمت های اقتصادی – نظامی ایران به طرف چین و شوروی به ضرر غرب ولی ماجراجوئی ها و هژمونی طلبی های منطقه ای ایران که زمینه را برای رشد تشنج و فروش تسلیحات به کشورهای مخالف باز می کند و بویژه بجای مبارزات ضد امپریالیستی ، ضد صهیونیستی خاورمیانه در چند دهه گذشته به جنگ های داخلی و تشنج های مذهبی ، قومی سوق داده شده است که نه تنها وحدت ملیت ها و کارگران را در هم می ریزد بلکه نفرت تاریخی را ناشی از تمایزات تاریخی رشد و دامن می زند. از طرف دیگر رشد درگیری های نظامی و سیاسی این امکان را نه تنها به ایران بلکه تمام نیروهای بازیگر جهانی منطقه ای می دهد که تحت همین بهانه مسابقه تسلیحاتی را افزایش داده و نیروهای سرکوبگر را که عمدتا علیه طبقات تحتانی جامعه است تحکیم بخشیده و بی مهابا زنجیر های بردگی را بر دست و پای طبقات فرودست محکم تر کنند. همانطور که حضور داعش باعث خرید میلیاردها دلار اسلحه از طرف عراق و سوریه شده است حضور حزب الله زمینه را برای فرو ش میلیاردها دلار اسلحه به عربستان سعودی و اسرائیل و ... باز کرده است. رونق بازار اسلحه کنونی در جهان و بویژه در خاورمیانه ناشی از همین سیاست های هژمونی طلبانه کشورهای امپریالیستی

بزرگ جهان و دیکتاتورهای مرتجع کشورهای جهان سومی است. روشن است که استفاده از مذهب ، ملیت ، ناسونالیسم ابزاری در راستای همین سیاست ها است. وقتی ما از هژمونی طلبی صحبت می کنیم ، صرفا آنرا در حیطه نظامی و یا سیاسی نمی توانیم توضیح دهیم مگر اینکه آنرا همچنین در سطح اقتصاد و بازارهای گلوبال و منافع دولت ها و کمپانیهای معظم جهانی هم بررسی کنیم .

صف بندی ها و درگیری های دو دهه اخیر خاورمیانه که ایران یکی از بازیگران منطقه ای آن است قدم به قدم ایران را به طرف شرق رانده است. جدا از سیاست های پراگماتیستی رژیم اسلامی در خاورمیانه ،اما ایران دهنه ورود به آسیا از جمله روسیه ، چین و هند هم است این امکان ژئوپلیتک را دارد که هم به پایگاه غرب برای آسیا و هم به مانعی برای غرب تبدیل شود.مهم بودن این وضعیت بر هیچکس پوشیده نیست و رژیم اسلامی با استفاده از آن مفری برای سیال بودن برخی از سیاست های منطقه ای تا حد محدودی را بدست آورده است. مسئله هسته ای ایران نشان داد که با اینکه بلوک های مختلف قدرت برای نفوذ در ایران علیه هم سر ودست می شکنند ولی آنها به هیچ وجه خواهان یک رژیم مستقل و یا کشوری پر قدرت نظامی و اقتصادی نیستند.

همانطور که دخالت در کشورهای منطقه و تلاش برای فروپاشی جوامع تحت سلطه و یا هژمونی در آن علیه رقبا است ولی بیشتر از آن علیه کارگران و زحمتکشان نه تنها کشورهای اشغال شده بلکه کارگران کشورهای خودی است . بمب گذاری اپوزیسیون های دست ساز علیه مردم در کوچه و بازار ، اعدام های دسته جمعی ، بی رحمی نیروهای نظامی و شبه نظامی و از بین رفتن همه مقررات در عرصه های نظامی میدانی جنگ از جمله تیرباران اسرا ،حمله به امبولانس های زخمی های و یا حمل اسلحه و مهمات توسط آمبولانس های بیمارستان های نظامی ، همه و همه در خدمت رشد خشونت بی در و پیکر و بدون باز خواست علیه مردم فقیر و معترض و درهم فروپاشی نیروی کار و ارزان سازی آن است . به آن می توان از جمله عقب راندن جامعه و درخواست های متمدنانه اولیه مردم این جوامع را هم یاد آور شد.

در پرتو این سیاست های ضد انقلابی سرمایه داری در منطقه خاورمیانه می توان به دلایل نقش دخالتگرانه ایران در سوریه و عراق و افغانستان و .....رسید.روشن است که جنگی که امروزه در خاورمیانه جریان دارد با دخالت روسیه نسبتا با عدم گسترش روبرو شده است ولی جمهوری اسلامی می داند که شکست در سوریه یعنی رو در رو شدن مستقیم ایران با غرب بخاطر ورود به دهنه آسیا و این چیزی نیست که جمهوری اسلامی بتواند صرفا از طریق مذاکره با آن کنار بیاید .بویژه که رفتن ایران بسوی غرب هژمونی طلب و ناتو یعنی از دست رفتن بازار نفت ثابت برای کشورهای بریکس ، و آینده ای نامعلوم برای خود رژیم اسلامی . با درک این موضوع می توان دریافت که بقیه بازی های رژیم از جمله مدافعان حرم و سازماندهی گروه هایی مانند فاطمیون و غیره در سوریه صرفا جلو بردن سیاست های دخالتگرانه و نیز پیشگیرانه با تم های مذهبی و سوء استفاده از افکار مذهبی است که خود رژیم نیز به آن دامن زده است .رشد بورژوازی ایران در چند دهه گذشته نسبت به کشورهای همجوار و منطقه حرص و ولع او را برای دست اندازی بر بازارهای منطقه و هماوردی با رقبا را تشدید کرده است، تمایلی که با سیاست های امپریالیستی برای دخالت در امور کشورهای منطقه تحت عنوان زیاده خواهی ها ایران پوشانده شده است و ایران هنوز در مقام دفاع در مقابل دست اندازی های سیاسی غرب عملا مسائل را جلو می برد .روشن است که در این میان پای بلوک های قدرت جدید جهانی مثل چین و روسیه از یک طرف و اتحادیه اروپا به بازار ایران باز است و آمریکا هنوز نتوانسته است جایگاه دلخواه خود را پیدا کند که می تواند گفت که از دیگر بلوک های قدرت عقب مانده است .به همین دلیل فشار این ابرقدرت امپریالیستی از دیگران در بازی های سیاسی بر ایران بیشتر است. رژیم اسلامی از روز به قدرت رسیدنش سیاست های برون مرزی اتخاذ کرده است که پای کشوری مانند ایران با اقتصاد ضعیف را به چالش های کشورهای بزرگ جهان باز کرده است ، چالشی که همچون چاه ویل سرمایه های ملت ما را می بلعد در عین حال می تواند در صورت نبود یک نیروی پرقدرت مترقی اجتماعی به تحکیم رژیم هم کمک کند. این سرمایه هم هیچ چیز نیست مگر دلار های نفتی و استثمار شدید کارگران و تولید کننده گان جامعه.

اما ما کمونیست ها و کارگران از تحلیل این اوضاع چه وظایفی را باید در برابر خود بگذاریم .کمونیست ها می دانند که سیاست های رژیم اسلامی در منطقه و جهان سیاست هائی است که در خدمت دولت ارتجاعی اسلامی و امپریالیست ها و علیه کارگران و زحمتکشان نه تنها ایران بلکه کل طبقه کارگر جهان است. وظیفه ما نه ورود به این سیاست ها بلکه سرنگونی رژیم اسلامی و بوجود آوردن آنچنان دولت دموکراتیک و توده ای است که هیچ کشوری جرات تهاجم به ما را نداشته باشند. طبقه کارگر کشورهای منطقه بویژه خاورمیانه بایستی با همبستگی نزدیک تر با هم سیاست امپریالیست ها و حکومت های مرتجع منطقه را با شکست روبرو کنند . سیاست طبقه کارگر نمی تواند دخالتگری بورژوائی در امورکشورها و همسایگان باشد. سیاست طبقه کارگر کمک به مردم کشورهای منطقه برای آزاد و بهتر زیستن است.طبقه کارگر در جهت آزادی جامعه آنچنان دولتی خواهد ساخت که شهروند جامعه در حقوق و زندگی مادی نمونه ای از انسان آزاد و جامعه ای پیشرو درعرصه علم و تکنولوژی باشد. دولت سوسیالیستی دخالت در امور خود از طرف نیروهای خارجی و دخالت در امور خارجی را رد می کند در عین حال وظیفه خود را کمک به کارگران و زحمتکشان همه کشورهای جهان قرار می دهد. وظیفه ای که نه تنها باری بر دوش کارگران و زحمتکشان خودی نیست بلکه میلیونها کارگرو زحمتکش آزاد شده از قید سرمایه داری داوطلبانه برای کمک به هم طبقه ای های خود کار و تلاش خواهند کرد تلاشی برای آزادی کل بشریت .

ع.غ

بحران حزب و وظائف ما مقاله ای از ی.استالین بخش دوم

سازمان تقریباً هیچ کشمکشی را بین کارگران و صاحبان صنایع نفت رها نمی کرد و نمی کند؛ واضح است که به موازات آن تبلیغات سیاسی عمومی نیز انجام گرفته و میگیرد. بالاخره این است توضیح آن که، چه گونه سازمان باکو، ارتباط خود را تاکنون با توده ها حفظ کرده است. این است آن چیزهائی که به وسائل پیوند حزب با توده های وسیع کارگران مربوط می شوند ولی حزب تنها از فقدان پیوند با توده ها رنج نمی برد، بلکه از فقدان ارتباط سازمانهایش با یک دیگر نیز رنج می برد. به این مسئله آخر

بپردازیم. * * * پس سازمانهای محلی را که از یک دیگر جدا هستند چه گونه باید با هم پیوند داد؟ چه گونه آنها را به صورت یک حزب واحد و هماهنگ، زنده از یک زندگی گرد هم آریم. می توان فکر کرد که کنفرانس های عمومی حزب که گاهگاهی تشکیل می شوند مسئله را حل کرده و به تشکیلات، وحدت خواهند بخشید، یا که "سوسیال دمکرات" ،"پرولتاری"، "گولوس" و که در خارج منتشر میشوند بالاخره حزب را گرد هم آورده و متحد می کنند. مسلم است که این یا آن وسیله، اهمیت قابل ملاحظه ای برای پیوند دادن سازمان ها دارند. لااقل تا کنون کنفرانسها و ارگانهائی که در خارجه منتشر می شوند، تنها وسائل وحدت دادن به سازمان های پراکنده بودند. ولی، اولاً کنفرانسهائی که به ندرت نیز تشکیل می شوند، نمی توانند سازمانها را جز برای مدتی پیوند دهند و از این جهت، این پیوند، ضعیف تر از آن چه که عموماً لازم است، خواهد بود؛ در فاصله کنفرانسها، پیوندها قطع می شوند و در نتیجه دنیای خرده کاری مانند گذشته باقی می ماند. ثانیاً در باره ارگانهائی که در خارج منتشر می شوند، بی آن که از این واقعیت که آنها به تعداد بسیار محدودی وارد روسیه می شوند گفتگو کنیم، این ارگانها طبیعتاً نسبت به زندگی حزب در روسیه در تأخیرند، برایشان امکان ندارد به موقع مسائلی را مطرح کرده و بررسی کنند که کارگران را به تکان وا میدارد و به همین علت، آنها نمی توانند سازمانهای محلی ما را از طریق پیوندهای محکم به صورت یک کل، متحد سازند. واقعیت ها شهادت میدهند که از کنگره لندن تا کنون، حزب توانست دو کنفرانس تشکیل دهد و دهها شماره روزنامه در خارجه منتشر سازد. مسئله پیوند سازمان های حزب ما به صورت یک حزب واقعی، مسئله گذشتن از بحران، به زحمت پیشرفت کرده است. در نتیجه، کنفرانسها و ارگانهای منتشره در خارج، هرچند برای وحدت حزب دارای اهمیت بسیاری هستند، ولی برای فائق شدن بر بحران، برای متحد کردن محکم سازمان های محلی، ناکافی هستند. مسلماً به یک اقدام ریشه ای نیاز است. این اقدام چیز دیگری جز تأسیس یک روزنامه برای سراسر روسیه نمیتواند باشد، روزنامه ای که در مرکز کار حزب قرار گیرد و در روسیه چاپ شود. سازمان های پراکنده روسیه را جز با کار مشترک حزب نمی توان متحد کرد. ولی، جز با هماهنگ کردن تجربه سازمان های محلی در یک مرکز واحد که از آنجا، به نوبه خود تجربه تعمیم یافته حزب بر تمامی تشکیلات محلی پرتو افشان خواهد شد، کار مشترک غیر ممکن است. این درست یک روزنامه سراسری برای تمام روسیه است که می تواند این مرکز را تشکیل دهد، مرکزی که کار حزب را رهبری کند، آن را هماهنگ کرده و بدان جهت می دهد. ولی برای آن که این روزنامه بتواند این کار را واقعاً رهبریِ کند لازم است که سازمان های محلی دائماً در خواستها، بیانات، نامه ها، مکاتبات، شکایات، اعتراضات، برنامه های کار، مسائلی که از نزدیک مورد توجه توده ها ست، و غیره... را به طرف او سرازیر کنند؛ لازم است که بین روزنامه و نقاط مختلف، نزدیک ترین ارتباطات و مستحکم ترین پیوند ها برقرار باشد تا روزنامه که بدین طریق مواد کافی در اختیار خواهد داشت، بتواند به موقع متوجه مسائل ضروری شده، آنها را بررسی و روشن کند و رهنمودها و شعارهای ضروری را از این مواد استخراج کرده آنها را در اختیار مجموعه حزب و تمامی تشکیلاتش قرار دهد. در صورت فقدان این شرایط، هیچ گونه رهبری در کار حزب وجود نخواهد داشت؛ و در صورت فقدان رهبری در کار حزب، هیچ گونه تجمع محکمی از سازمانها به صورت یک مجموعه واحد وجود نخواهد داشت.

۲ – در روزهای ۲۱ - ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۷ سومین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (دومین کنفرانس روسیه) و در روزهای ۵ - ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ چهارمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (سومین کنفرانس روسیه) برگزار شد . ۹ به این دلایل است که ما به لزوم یک روزنامه، دقیقاً! برای تمام روسیه (و نه این که در خارجه چاپ شود) و دقیقاً یک روزنامه رهبر (و نه تنها محبوب عامه) تأکید می کنیم. گفتن این نکته بی فایده است که تنها مرجع قادر به در دست گرفتن تشکیلات و رهبری چنین روزنامهای، کمیته مرکزی حزب است. وظیفه رهبری کردن حزب، از تکالیف کمیته مرکزی است. ولی این وظیفه در حال حاضر بد انجام می گیرد؛ نتیجه آن انزوای تقریباً کامل سازمانهای محلی است. حال آن که روزنامه ای که برای سراسر روسیه خوب سازمان یافته باشد، در دست کمیته مرکزی، می تواند مؤثرترین وسیله برای تجمع واقعی حزب و رهبری آن باشد. حتی بیشتر، ما تأکید می کنیم که برای کمیته مرکزی این تنها وسیله ای است که می تواند با آن از مرکز مجازی فعلی به صورت مرکز واقعی مجموعه حزب، با متحد کردن واقعی حزب و هماهنگ کردن فعالیتهایش تبدیل شود. با در نظر گرفتن این موضوع، سازمان دادن و اداره یک روزنامه برای سراسر روسیه، وظیفه فوری کمیته مرکزی را تشکیل می دهد. بدین ترتیب، یک روزنامه برای سراسر روسیه به مثابه ارگان وحدت دهنده و جوش دهنده، حزب به دور کمیته مرکزی، این است وظیفه، این است راه غالب شدن بر بحرانی که حزب در آن به سر می برد. خلاصه کنیم. بحران انقلاب، بحرانی در درون حزب به وجود آورد؛ سازمانهایش پیوندهای محکم خود را به توده ها از دست دادند و حزب به سازمانهای منفرد قطعه قطعه شد. ضروری است که سازمانهای خود را با توده های وسیع پیوند دهیم: وظیفه محلی این گونه است. ضروری است که سازمانهای خود را با یک دیگر و گرداگرد کمیته مرکزی حزب پیوند دهیم: وظیفه مرکزی این گونه است. برای انجام وظیفه محلی، ضروری است که پا به پای تبلیغات سیاسی عمومی، بر پایه احتیاجات مبرم روزانه به آژیتاسیون (تبلیغات تهیجی) اقتصادی پرداخت، دائماً در مبارزهی کارگران دخالت کرد، کمیتههای حزبی کارگاهها و کارخانهها را به وجود آورده و تقویت کرد، بزرگ ترین تعداد ممکن از مسئولیتهای حزبی را در دست کارگران پیشرو متمرکز نمود، "کنفرانسهائی" برای کارگران پیشرو به منظورساختن رهبران کارگری محکم ومسلح به معلومات ترتیب داد. ۱۰ برای انجام وظیفه مرکزی، یک روزنامه برای سراسر روسیه لازم است که سازمانهای محلی را به کمیته مرکزی حزب پیوند داده و آنها را به صورت یک کل واحد متحد سازد. تنها با انجام این وظایف است که حزب می تواند سالم و نوسازی شده، از بحران خارج شود، تنها با داشتن این شرایط است که حزب خواهد توانست از عهده نقش پر مسئولیت پیشاهنگی که د رشأن پرولتاریای قهرمان روسیه باشد برآید. اینها راههائی برای غلبه بر بحران حزب هستند. گفتن این امر بی فایده است که حزب، هرچه از امکانات قانونی که در اختیارش قرار می گیرد بیشتر استفاده کند، از تریبون دوما و سندیکاهای کارگری گرفته تا کنوپراتیوها و صندوقهای کمک برای مخارج کفن و دفن، غلبه بر بحران سریع تر خواهد شد، در نوسازی و علاج حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه تسریع خواهد شد. باکینسکی پرولتاری (پرولتاریای باکو) شماره ٦ و ٧ اول ،و ٢٧ اوت

۱۹۰۹ مقاله بدون امضاء کلیات آثار استالین، جلد دوم، از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳. ۱۱ توضیحات: ۱ ـ پرولتر (Proletari) بعد از چهارمین کنگره موسوم به "کنگره ی اتحاد"؛ بلشویکها این نشریه را به طور مخفی از ۲۱ آگوست (۳ سپتامبر) ۱۹۰۶ تا ۲۸ نوامبر (۱۱ دسامبر) ۱۹۰۹ منتشر می کردند. رویهم رفته حدود پنجاه شماره انتشار یافت که بیست شماره آن در فنلاند و بقیه در ژنو و پاریس چاپ گردید. "پرولتر" در واقع ارگان مرکزی بلشویکها بوده و به سردبیری لنین در سالهای اختناق استولیپینی نقش بسیار مهمی در حفظ، نگهداری و استحکام سازمانهای بلشویکی بازی کرده است. ۲ ـ گولوس (- Demokrata Sozial) - " صدای سوسیال دموکراتها" ـ ارگان انحلال طلبان منشویکی خارج از کشور که از فوریه ۱۹۰۸ تا دسامبر ۱۹۱۱ منتشر میشد. هیئت تحریریه عبارت بودند از: پلخانف (J.O.Martow)، مارتف (P.B.Axelrod) (آکسلرود)، G.W.Plechanow) (A.S.Martynow مارتینف و (F.I.Da) دان در رابطه با حرکت انحلال طلبی " گولوس"، پلخانف در دسامبر ۱۹۰۸ از همکاری با آن صرفنظر کرد و به طور رسمی از جمع هیئت تحریریه، جدا شد. با وجود تصمیم پلنوم کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در ژانویه ۱۹۱۰ مبنی بر غدغن کردن انتشار "گولوس"، منشویکها انتشار آن را ادامه دادند و کاملاً به طور آشکار در نشریهی مذکور، عقاید انحلال طلبی را موعظه می کردند. ۳ ـــ سوسیال دموکرات (Sozialdemokrat) ـ نشریه ارگان مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، از تاریخ فوریه ۱۹۰۸ تا ژانویه ۱۹۱۷ منتشر می شد. اولین شماره نشریه در روسیه به طبع رسید و بعد چاپ آن به خارج منتقل شد، ابتداء در پاریس و بعد در ژنو. سردبیری ارگان طبق تصمیم کمیته مرکزی حزب، عبارت بودند از نمایندگان بلشویکها، منشویکها و سوسیال دموکراتهای لهستان. طبع مقالات لنین در نشریه "سوسیال دموکرات" تعیین کننده خط مشی و راهنمای اهداف حزب بود در درون هیئت تحریریه، لنین با پافشاری روی خط بلشویکی مبارزه میکرد. بخشی از هیئت تحریریه (کامنف و زینویف) در مقابله با انحلال طلبان حالت آشتی پذیری گرفته و سعی در شکست خط مشی لنینی میکردند
۱۲ مارتف و دان از منشویکها که در حال خرابکاری در کار هیئت تحریریهی ارگان مرکزی بودند و در همان زمان در "گولوس سوسیال دموکرات" از انحلال طلبان دفاع میکردند. مبارزه آشتی ناپذیر لنین بر علیه انحلال طلبان منجر به اخراج مارتف و دان از هیئت تحریریه " سوسیال دموکرات" گردید. از دسامبر ۱۹۱۱ نشریه "سوسیال دموکرات" زیر نظر لنین اداره میشد. در این نشریه مقالات متعددی از ی.و.استالین چاپ شد. در "سوسیال دموکرات" بیشتر مقالات و مطالب به طور مرتب در مورد عملیات و کارکرد سازمانهای حزبی، ازجمله سازمانهای حزبی مـاوراء قفقاز منتشر می گردید.

★

در اتحاد جماهیر شوروی زندگی خسته کننده بود

نویسنده این مقاله که به گذشته پرافتخار اتحاد جماهیر شوروی می بالد هیچگونه صحبتی در مورد حاکمیت طبقه سرمایه دارکنونی که بازمانده همان رویزیونیسم خروشچفی اند به میان نمی آورد. هم چنین هیچگونه صحبتی در مورد دستاوردهای اتحاد جماهیر شوروی در طول ۳۶ سال حاکمیت حزب کمونیست و دیکتاتوری پرولتاریا نمی کند. به خیانت و جنایتی که پس از درگذشت استالین به مردم اتحاد جماهیر شوروی شده، اشاره نمی کند. این رویزیونیستها، بی شرمانه راه مسالمت آمیز را جایگزین راه قهرآمیز کرده و از این طریق مسبب انشعاب بزرگی در جنبش بین المللی کمونیستی شدند که تا به امروز اثراتش را در عقب نشینی جنبش کمونیستی به وضوح می توان مشاهده کرد.
در این جا ما مجبوریم به گوشه ای از این دستاوردهای عظیم اتحاد جماهیر شوروی که تنها می تواند با رهبری داهیانه حزب کمونیست انجام گیرد را برای شما خواننده عزیز بازگو می کنیم. در سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۲۵ ، حجم تولیدات صنایع سنگین را تا ۱۴ برابر افزایش داد، میزان سرمایه گذاری های صنعتی را، در فاصله سالهای ۱۹۳۶ - ۱۹۲۸ ، از ۵.۴ میلیارد روبل به ۳۲ میایارد روبل ارتقاء داد. حجم تولید ذغال سنگ مصرفی صنایع را ، از ۲ تا تقریباً ۸ میلیون تن افزایش داد، صنعت ذوب فلز را به رشدی دو برابر و تولید فولاد را به رشدی ۲.۵ برابر رساند. ۱۰ کارخانه محلی تولید برق، با ظرفیتی معادل ۲۵۳۰۰۰ کیلووات را، در فاصله سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۲۰ ، به ۹۵ کارخانه سراسری، با ظرفیتی معادل ۴ میلیون و ۳۶۵۰۰۰ کیلووات متحول کرده و مقام سوم جهان، بعد از آمریکا و آلمان را به دست آورد. با تولید ۲۵۰۰۰۰ تراکتور در سال، مقام اول در جهان را در این عرصه از آن خود کرد. با سازمان دهی کلخوز، ضمن رفع کمبود غله، مقام اول جهان را در تولید شکر بدست آورد. تعداد کارگران صنعتی را، در مقایسه با سال ۱۹۱۳ ، از ۲.۵ تا ۳ میلیون نفر، به ۹.۶، ۱۱ و ۲۳ میلیون نفر در سال ۱۹۳۸ افزایش داد. به لحاظ نرخ رشد تولیدات صنعتیُ انگلیس، فرانسه و آلمان را پشت سر گذارد.
اما، از آنجائیکه حقایق نسبتاً جالب توجه ای را از آن دوران بازگو می کند، مورد توجه قرار داده و دست به ترجمه و انتشار آن زدیم.
من به مشکل اصلی اتحاد جماهیر شوروی پی بردم. در اتحاد جماهیر شوروی هم چنانکه به نتیجه مطلوبی می رسد، زندگی خسته کننده بود. در آن زمان هیچ جنگی با جمهوری های همسایه نبود، هیچ خبری از جدائی طلبی، هیچ خبری از پاکسازی قومی، هیچ خبری از حمله ، هیچ خبری از بحرانهای اقتصادی نبود، و هیچ یک از گروه های جنایتکار وجود نداشتند. زندگی در بحترین حالتش خسنگی کننده بود.
در اتحاد جماهیر شوروی هیچ چیزی هم چنانکه ما می شناسیم به عنوان پلیس ضد شورش وجود نداشت. زمانیکه تنها قیام در تاریخ اتحاد جماهیر شوروی در نووچرکسک رخ داد، در آنجه معلوم شد که هیچ واحد ویژه ای برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان وجود ندارد. هیچ گاز اشک آور، هیچ آب با فشار بالا، هیچ یک از گلوله های لاستیکی یا باطوم وجود نداشت – به معنی واقعی کلمه هیچ چیز ضد مردمی وجود نداشت. سربازانی که قرار بور تظاهرکنندگان را متفرق کنند نمی دانستند چکار باید بکنند.
در ایالات متحده، سنگر و استحکامات دمکراسی، وضعیت بسیار متفاوت بود. یک شورش در نیوجرزی با چند صد نفر کشته به پایان رسید، در شورش لوس انجلس در سال ۱۹۹۲ ، ۵۲ نفر کشته شدند. شورشی در بالتیمور صد ها کشته بر زمین گذاشت. اگر من تعداد دقیق قربانیان را مشخص نمی کنم، به این معنی است که اطلاعات در مورد این موضوع توسط دمکرات ترین دولت جهان سری نگهداری شده است. ده ها مورد دیگر وجود دارند.
من در مورد آن دسته از مردم غیر

مسلح که روزانه توسط افسران پلیس در ایالات متحده کشته می شوند صحبت نمی کنم. تمام این اتفاقات با حمایت چنین ابزارهای دمکراتیک، مانند آب با فشار بالا، پلیس زره پوش، باطوم ها، نارنجک های گازدار و بی حس کننده، لیزر کور کننده، گلوله های لاستیکی و غیره اتفاق می افتد.

در اتحاد جماهیر شوروی زندگی خسته کننده بود. به مجرد اینکه اتحاد جماهیر شوروی از هم فرو پاشید، بازی و سرگرمی شروع شد. آمریکائی ها رفتند به جنگ با آذربایجانی ها برای قره باغ، جنگ با ترانسنستریا (۱) در سال ۱۹۹۲ در گرفت، پاکسازی قومی گرجستان در سرتاسر اوستیای جنوبی و ابخازیا شروع شد، تروریستهای چچنی همرا با قاچاق انسان و مواد مخدر از آسیای مرکزی ظهور پیدا کردند، باند های جنایتکار و غیره بطور تصاعدی شروع به رشد کردند. این اتفاقات جدید درواقع بسیار سرگرم کننده بود. تا زمانیکه هیچ نیروئی نتوانست ایالات متحده را از هم جدا کند، آمریکائی ها وضعیت موجود را در دست خود گرفتند و ملت دیگری را تیکه تیکه کردند – یوگسلاوی. آنها صربستان را بمب باران کردند، در کوزوو محاصره جهادی ایجاد کردند، به تعدادی چند از کشورهای دیگر حمله ور شدند، چندین میلیون انسان را کشتند، کودتاهائی در چندین کشور دیگر انجام دادند، تعدادزیادی تا هر اندازه که توانستند پایگاه نظامی در سراسر جهان برقرار کردند. حتی می توان روی پول آنها شرط بست که در کدام کشور ایالات متحده مایل به حمله بعدی خواهد بود. می بینید که این بسیار سرگرم کننده است!

آیا کسی می تواند تمام این سرگرمی ها را با آپارتمان رایگان، آموزش رایگان، بهداشت و درمان رایگان، بلیط رایگان به آسایشگاه ها (یا بیمارستان مسلولین) که مردم به راحتی می توانستند در طول زمان اتحاد جماهیر شوروی دریافت کنند؟ امروزه مردم سرگرم بالا بردن وام ها یکی بعد از دیگری هستند، مشغول پرداخت وام مسکن در حالیکه، سعی می کنند در آخر ماه کم نیاورند، پرداخت بیمه درمانی و اشتغال در دو یا سه شغل که بتوانند هزینه تمام این سرگرمی ها را بپردازند. اوکراین نیز یک زندگی کسل کننده و پر از سرگرمی را برای مدت طولانی پس از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی داشت. آنها با اخاذی روبرو شدند، در گیری با گانگسترها، اما خسته کننده بود! اوکراینی ها هیچ گونه جنگ داخلی نداشتند، هیچ گونه پاکسازی قومی – هیچ. مردم چیزی برای بحث و گفتگو شب ها در آشپزخانه خود نداشتند.

سرگرمی با شورش های میدان شروع شد. جنگ داخلی فرا رسید، اکرائینی ها به دنبال جاسوس های پوتین در هر گوشه و کناری کارزار را آغاز کردند، پروشنکو با سرعت هرچه تمام تر رفت به سمت تور جهانی برای « بده به من پول زیاد » (این تور تا حد زیادی موفقیت آمیز بود؛ پرو شنکو در نظر دارد این را ادامه دهد). بالاخره شهروندان اوکراینی چیزی داشتند که در موردش صحبت کنند – به عنوان مثال، چند میلیون یاتسنیوک برای ساختمان دیوار در مرز با روسیه به سرقت می برد.

امروزه، هم چنانکه کشمکش ها در خاور میانه از کنترل خارج می شود و احتمال دامن زدن به جنگ جهانی دیگری هست، در حالیکه میلیونها پناهنده عرب مردم اروپا را منکوب می کنند، هیچ کس نمی تواند چیزی بگوید یا کمکی کند، اما این احساس را دارد که زندگی بدون اتحاد جماهیر شوروی خیلی بهتر شده است.

(۱) - کشوریست بسیار باریک و دراز (جدا شده از اوکراین در سال ۲۰۱۴) که ما بین مالدوی و اوکراین قرار گرفته.

گسترش امپراتوری آشوب در خاورمیانه و چگونگی ناکامی نظام جهانی سرمایه

چرایی آشوب در خاورمیانه

- امروز در جهان پر از التهاب و تلاطم، خاورمیانه بزرگ بدون تردید پرآشوب ترین منطقه استراتژیک - ژئوپلتیکی در کل جهان محسوب میگردد. با اینکه ریشه های تاریخی و پیشینه ای این وضع به دوره "جنگ سرد" (۱۹۹۱-۱۹۴۷) میرسد ولی شدت این آشوب بویژه در ارتباط با درجه قهر، تخریب بهیچ وجه قابل مقایسه با دوره های پیشین نبوده است. در عرض این دوره اخیر جهانیان شاهد این امر گشتند که جنگ های مرئی و نامرئی توسط رأس نظام جهانی کشورهای افغانستان، عراق، لیبی، یمن، سومالی و ... را با خاک یکسان کرده و (بعد از فروپاشی و تجزیه آنها) میلیون ها انسان را آواره و دربدر در سراسر جهان ساخته اند. در گسترش و رواج این امپراتوری آشوب بدون تردید اولیگارشی حاکم بر آمریکا به نحو بارز و روشنی از فرمانبری بی قید و شرط ساتراپ های اصلی خود(عربستان سعودی، اسرائیل و ...) بهره مند بوده است.

- در این جو پر از آشوب و قهر که به مناطق دیگر کشورهای دربند پیرامونی و نیمه پیرامونی نیز گسترش یافته، ما کشورهای معدودی را سراغ داریم که از بلایای این امپراتوری آشوب (بی خانمانی، فقر، قهر و بی امنی و ...) در امان مانده باشند. چرا این بلایای هولناک و خانمانسوز همراه با قهر و غضب سرتاسر خاورمیانه بزرگ(از نوار غزه گرفته تا افغانستان و پاکستان) را در نوردیده است؟ مبرهن است که اگر اوضاع رو به رشد بر همین منوال پیش رود احتمال دارد که این بلایا به کشورهای آسیای مرکزی(ازبکستان، ترکمنستان و ...) از یکسو و به ایالات جنوب فدراسیون روسیه(داغستان، اینگوشتیا،چچن، تاتارستان و ...) از سوی دیگر نیز سرایت کند.

- در پاسخ به این پرسش، حامیان نظام جهانی سرمایه بویژه در آمریکا به تبلیغ و گسترش دو گفتمان در بین مردم آمریکا و جهان می پردازند. این دو گفتمان که به نفع سیادت های اولیگارشی حاکم بر کشورهای مسلط مرکز درون امپریالیسم دسته جمعی سه سره(آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن) تعبیه و تنظیم گشته اند، عبارتند از:

۱- توسعه نیافته گی در کشورهای دربند جنوب بویژه در خاورمیانه بزرگ علت العلل ظهور تروریسم و مولفه های آن در آن منطقه بوده و تنها راه حل مداخلات نظامی و جنگ های مرئی و نامرئی آمریکا و شرکایش در آن کشور ها می باشد.

۲- خود توسعه نیافته گی در کشورهای دربند پیرامونی (جنوب) بویژه در خاورمیانه بزرگ منبعث از فرهنگ (سنن، آداب و رسوم و ...) تهی از دمکراسی و انکار حقوق بشر و دیگر مولفه های مدنیت در آن کشورهاست. تنها راه حل توسعه نیافته گی در این کشورها توسل به رأس نظام (امپریالیسم آمریکا) است که با مداخلات نظامی و صدور دموکراسی و حقوق بشر به این کشورها به توسعه نیافته گی و تروریسم ناشی از آن ، خاتمه دهد.

- بررسی تاریخ تکامل دنیای معاصر به روشنی نشان می دهد که چه قدر دو گفتمان جاری و سیاست های منبعث از آنها با واقعیت ها و حقایق تاریخی پانصد ساله سرمایه داری کوچکترین سنخیتی نداشته اند. یکم اینکه برخلاف ادعای حامیان نظام و معماران اولیگارشی های حاکم توسعه یافته گی و توسعه نیافته گی دو مرحله جدا ازهم

و ادواری نبوده بلکه دو پدیده لازم و ملزوم و مکمل هم بوده اند. به عبارت دیگر توسعه یافته گی و پیشرفت کشورهای مسلط مرکز رابطه ای ارگانیک با توسعه نیافته گی کشورهای دربند پیرامونی و نیمه پیرامونی داشته و یکی بدون دیگری نمیتوانست به عمر خود ادامه دهد. تاراج کشورهای دربند پیرامونی (استثمار نیروهای کار و زحمت، غارت منابع عظیم طبیعی و اعمال تبادل نابرابر) در دوران استعمار، امپریالیسم و هم اکنون تحریم های فلاکت بار دائماً لازم و ملزوم توسعه یافته گی کشورهای مسلط مرکز و مکمل توسعه نیافته گی و زندگی فلاکت بار کشورهای دربند پیرامونی جنوب در تاریخ سرمایه داری جهانی بوده و هنوز هم به قوت خود باقی است. به کلامی دیگر این پروسه فلاکت بار(توسعه توسعه نیافته گی) در کشورهای دربند پیرامونی جنوب تا زمانی که توسط کشورهای سه سره امپریالیستی (آمریکا، "اتحادیه اروپا" و ژاپن) مورد تهاجم و غارت قرار گرفته و مردم زحمتکش آن کشورها از حق استقرار حاکمیت ملی طبقه کارگر محروم بمانند اوضاع بر این منوال به پیش رفته و فلاکت بارتر خواهد گشت.

- در اینجا ما باید این پرسش را مطرح سازیم که آیا چالشگران ضد نظام جهانی سرمایه داری با استفاده از فراز امواج خروشان بیداری و رهایی توسط توده های به ستوه آمده (از جنایات و تاراج امپراتوری آشوب از یکسو و تعمیق بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه از سوی دیگر) میتوانند با ایجاد دگردیسی اساسی و خلع نظام، جهانی بهتر و دیگر برای بشریت عرضه کنند؟ در مابقی این نوشته بعد از اشاره اجمالی به ماهیت بحران عظیم ساختاری نظام و راه حل های اولیگارشی حاکم برای برون رفت از آن، به بررسی چند و چون پاسخ به پرسش اصلی می پردازم.

ماهیت بحران عظیم ساختاری نظام جهانی

در حال حاضر نظام حاکم با یک بحران ساختاری عظیم روبرو است که تحقیقاً چهل سال پیش زمانی که دلار از طلا جدا گشت شروع گشته و تا کنون ادامه دارد. این بحران را نباید با بحران مالی سال ۲۰۰۷ که ماهیتاً یک بحران موسمی و فصلی بود اشتباه کرد. سرمایه داری انحصاری برای برون رفت از این بحران متوسل به سیاست هایی گشتند که عمده ترین آنها عبارت اند از:

۱- تقویت تمرکز کنترل بر اقتصاد توسط انحصارات الیگارشی در کشورهای مسلط مرکز نظام جهانی.

۲- تبدیل تمام فعالیت های اقتصاد تولیدی به پیمان کاران فرمانبر سرمایه انحصاری و نابودی هرنوع رقابت. به کلامی دیگر حاکمیت اولیگارشی مالی امروز کاملاً کل نظام را تحت کنترل خود قرار داده است.

۳- در حال حاضر بشریت در مقابل گروه متحد قدرت های امپریالیستی قرار گرفته که به نام امپریالیسم دسته جمعی سه سره دائماً از طریق اشتعال جنگ های مرئی و نامرئی در سراسر جهان تقلا می کنند که به عمر خود با تأمین و گسترش امپراتوری آشوب، ادامه دهد.

اعمال این سیاست ها از سوی امپریالیسم سه سره بویژه رأس آن آمریکا ، جهان را در باتلاقی از آشوب و بحران ساختاری فرو برده که بر خلاف گذشته های جهان سرمایه داری برون رفت از آن دیگر امکان پذیر نیست. به نظر این نگارنده نیز تنها راه رهایی گذار و خروج از سرمایه داری است. راه و برون رفت دیگری وجود ندارد. واقعیت ها نشان می دهند که آفتاب عمر این نظام از نصف النهار جوانی، رفاه و مولفه های فراوان "مزیت های نسبی" خود گذشته و به افق کهولت، پیری و آشوب و بالاخره بی ربطی و احتمال موت خود رسیده است. امروز روز تنها "مزیت نسبی" که نظام، روزگاری در گذشته به وفور و تنوع آن افتخار میکرد، فقط اشتعال جنگ های بی پایان مرئی و نامرئی و شیوع امپراتوری آشوب در سراسر جهان محض رضای بقای خودش است.

در پرتو این اوضاع تنها بدیل ممکن و ضروری برای رهایی بشریت استقرار سوسیالیسم است. شایان تذکر و تأکید است که تا این اواخر اشاره به سوسیالیسم به عنوان یک آلترناتیو ضروری در مقابل سرمایه داری حاکم در اکناف جهان (بویژه در کشورهای مسلط نظام) یک مقوله "تابو" محسوب می شد. ولی امروز روز حتی در کشورهای سه سره امپریالیستی توده های وسیعی از مردم به ستوه آمده از ظلم و جور نظام، بدون هراس طی تظاهرات و اعتراضات وسیع اعلام می کنند که تنها بدیل رهایی سوسیالیسم است. این تابو شکنی بویژه بطور قابل توجهی در بین نوجوانان و نسل جوان متعلق به اقلیت های نژادی و اتنیکی رواج یافته است.

به موازات عروج امواج خروشان بیداری و رهایی در بین نیروهای کار و زحمت در سال های اخیر علیه نظام، ما در ضمن شاهد تعمیق و گسترش بحران ساختاری نظامی هستیم که در مسیر فرتوتی، بی ربطی و پر از آشوب قرار گرفته است.

نتیجه اینکه

۱- جهان ما در روزگاری پر از آشوب، بی امنی و بس خطرناکی فرورفته است. امپریالیسم دسته جمعی سه سره به سرکردگی آمریکا برای اینکه کنترل خود را بر سراسر کره خاکی اعمال و حفظ کند با پیاده ساختن سیاست های "تلاقی تمدن ها" کل جهان بویژه مناطق متعدد و مختلف استراتژیکی ترین بخش جهان(خاورمیانه بزرگ) را در باتلاق های امپراتوری آشوب فرو برده است. مضافاً این نظام جهانی برای اینکه جهان را در موقعیت تک محوری (تک قطبی) تحت کنترل رأس نظام نگهدارد و بهیچ وجه حاضر به پذیرش استقلال کشورهای در حال عروج مثل روسیه، چین و ... نیست . اولیگارشی حاکم در کشورهای مسلط امپریالیسم دسته جمعی سه سره برای اینکه با حفظ وضع موجود به عمر خود ادامه دهد تلاش خواهد کرد جهان را با اشتعال "جنگ های بی پایان" مرئی و نامرئی در امپراتوری پر از آشوب، بی خانمانی و فقر روزافزون نگهدارد.

۲- به گمان این نگارنده نیز بهترین راه رهایی از یوغ این نظام، حمایت بی دریغ خلق های جهان (در همبستگی با نیروهای چالشگر ضد نظام جهانی) از استقرار و توسعه یک پروژه یورو آسیائی توسط کشورهای در حال عروج(بریکس، گروه شانگهای و ...) می باشد. در این پروژه ائتلافی نه تنها اتخاذ همبستگی بلکه حتی شرایط برای اتحاد بین روسیه، چین، کشورهای آسیای مرکزی و سوریه بطور قابل توجهی مهیّا گشته است. بررسی فعل و انفعالات سیاسی در سطح جهان نشان می دهد که این پروژه ائتلافی و الحاق به آن در کشورهای آسیای جنوب شرقی(فیلیپین، اندونزی، و ...) و کشورهای آمریکای لاتین بویژه در درون "سازمان آلبا" مورد استقبال خلق ها و دولت های آن کشورها قرار گرفته است. به نظر این نگارنده پیروزی این پروژه جهانی سرآغاز مسیری است که در طی آن جهان ما بعد از ۲۷ سال از یک دنیای تک قطبی به یک دنیای چند قطبی تبدیل خواهد گشت: دنیای چند قطبی که در آن چشم اندازهای سوسیالیستی تحت حاکمیت طبقه کارگر(با حمایت دیگر زحمتکشان) مجال رشد و توسعه یافته و لاجرم نظام جهانی سرمایه داری را در قرن بیست و یکم نابود خواهد ساخت.

منابع و مآخذ

۱- پال کندی، "فراز و فرود قدرت های بزرگ"، نیویورک ۱۹۸۷.
۲- سمیر امین "روسیه و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم" نیویورک ۲۰۱۶.
۳- مایکل لی بوویتز "منظور از سوسیالیسم قرن بیست و یکم چیست؟" در مجله "مانتلی ریویو" اکتبر ۲۰۱۶.
۴- غسان شربل "همه چیز در شرف تغییر: عراق و سوریهٔ دیگر بعد از فتح موصل و حلب" در نشریه "الحیات" ترجمه علی موسوی خلخالی در نشریه "چشم انداز ایران" شهریور و مهر ۱۳۹۵.
۵- حسین موسویان "عواقب ده گانه بحران های جاری خاورمیانه" در همانجا، صفحه ۱۵۸.

در جنبش جهانی ... بقیه از صفحه آخر

و مالی جهان، ارتجاعی ترین نمایندگان سرمایه مالی آمریکا تلاش دارند امپریالیسم آمریکا را جهت برگشت به قدرت و توانایی گذشته توسط دونالد ترامپ رهبری کنند. روی کار آمدن دونالد ترامپ نشانی از یک گرایش عمومی به سمت واکنشی آشکار است که عواقب ژئوپلتیک دارد. فسخ توافقنامه جهانی آب و هوا بخشی از یک عقبگرد در مورد سیاست های زیست محیطی است. در رابطه با اقتصاد، ترامپ در موضع تشدید سیاست های حمایتی صنایع داخلی (پروتکشنیزم) و در رابطه با سیاست طرفدار سیاست ارتجاعی مهاجرت، بی پرده ضد کمونیستی و سیاست خارجی تهاجمی است. بسیاری از مهاجران نگران امنیت و وضعیت خود در ایالات متحده آمریکا می باشند. این امر به تشدید تضادها و تحریک مبارزات در یک مقیاس جهانی خواهد انجامید. گرایش به سمت راست دولت جدید آمریکا ناشی از خواست توده ها برای یافتن آلترناتیو وجایگزینی آن با وضعیت رقت انگیز توزیع موجود است. در مبارزات انتخاباتی این امر در رقابت نزدیک و دوش بدوش میان هیلاری کلینتون و برنی ساندرز به عنوان مدافع سوسیالیسم بروز کرد.آلترناتیو واقعی در انتخابات ریاست جمهوری وجود نداشت. همه این ها نشانی از مسخرگی دموکراسی بورژوایی است و اینکه پارلمانتاریسم بورژوایی بهمان اندازه اثر گذاری خود را از دست میدهد که پتانسیل اجتماعی مترقی در غالب گرایش چپ با استفاده از حقوق دموکراتیک در انتخابات برای یک پروفایل پرولتری بکوشد. بحران پارلمانتاریسم بورژوایی به یک پدیده عمومی تبدیل شده است. در سراسر جهان توده ها در حال جستجو برای یک آلترناتیو اجتماعی به جای بحران سیستم امپریالیستی هستند. نتیجه گیری تنها می تواند دربرگیرنده تقویت آلترناتیو واقعی در سراسر جهان باشد. این بدان معناست که: اولویت را به ساخت و ساز احزاب قوی مارکسیست-لنینیست در تمام کشورهای جهان و اتحاد نیروهای انقلابی در هماهنگی و همکاری در ایکور، اتحاد انقلابیون جهان بدهیم.

زنده باد صلح، آزادی و دموکراسی
زنده باد سوسیالیسم!
ایکور را تقویت کنیم!

ما همه... بقیه از صفحه آخر

نهفته و همیشه حاضر برتری طلبی سفید پوستان را تغذیه می کند. آنها هم چنین تفکر سحر آمیز را خانه به خانه توسط فریب کاران در جامعه مسیحیان راست متعصب، در قرعه کشی های ایالتی که فقرا را سرو کیسه می کند و یک صنعت سرگرمی که دائم هر شب رویا یا چشم اندازی از یک آمریکا و یک سبک زندگی در صفحه تلویزیون نشان می دهد را به همگان تغذیه می کنند - « کار آموزی » که با این نمونه مشخص شده است - رویا های ثروت و شهرت غیر قابل دسترسی را پرورش می دهد.
آنهایی که تحت عنوان انسان بیکاره و پس مانده طرد شده اند اغلب نیاز به کمک های روانی برای خیال های باطل و کسی که قربانی دیگران می شود را دارند. آنها با یأس و ناامیدی به دنبال وعده مداخله الهی هستند. آنها از یک واقعیت که بیش از حد سخت و تحمل ناپذیر است خود را جدا می سازند. آنها در دیگران، به خصوص آنهایی که متفاوت هستند، موانع در راه پیشرفت موفقیتهای خود را می بینند. ما باید ناامیدی عمیق را تشخیص دهیم و بشناسیم که منجر به چنین واکنش ها می گردد. فهمیدن این واکنش ها به معنی چشم پوشی یا اغماض آنها نیست. درد و رنج طبقه سفید پوست فقیر و تنگدست در این کشور واقعی است. این قشر از جامعه با تحقیر و از دست دادن ارزشها و کرامت انسانی خود در مبارزه ای سخت گریبانگیر هستند. آخرین چیزی که آنها نیاز دارند یا سزاوار آن هستند، فکر درستی است که از نظر سیاسی به آنها از طرف پلیس گفته می شود که چه بگویند و چه فکر کنند و آنها را تحت عنوان انسانهای شورشی محکوم کنند. آنهایی که توسط نظم نئولیبرالی کنار گذاشته شدند دارای هویت اقتصادی هستند که هر دو طبقه لیبرال و جناح راست متعصب تمایلی به اذعان آن ندارند. این هویت اقتصادی که ما از آن صحبت می کنیم طبقه فقیر و تنگ دست سفیدی ست با دیگر مردمان مطرود و فراموش شده، از جمله کارگران بی کار، سیاه پوستان و سایر اقلیتهای شناخته شده که به عنوان تبه کار و تهدید آمیز توسط کارناوال بانک داران در اخبار تلویزیونی انتشار می یابند. این یک واقعیت اقتصادی است که نخبگان قدرت، انرژی عظیمی را در مخفی نگه داشتن آن از مردم سرمایه گذاری می کنند.
طبقه لیبرال معتقد به عدالت و تقوای خود، که به خیال خود با بردباری و روشنفکری خود شادی می کند، در حالیکه طبقه زیر دست همیشه بدهکار باعث شکاف هر چه بیشتر بین کارگران سفید پوست کم درآمد و نخبگان شهری می شود. لیبرال ها حق ندارند بدون تصدیق و اعتراف کردن به درد و رنج آنها به قضاوت در مورد مردم اسفناک و غضبناک دست بزنند. آنها باید به داستان آنها که رسانه های جریان اصلی در مورد شان سکوت اختیار کرده گوش فرا دهند. آنها باید راه حل هایی را ارائه دهند که امکان ثبات اقتصادی و عزت نفس را برای همه داشته باشد.
مارتین لوتر کینگ جونیور سراشیب مارپیچی نفرت کسانی را که از شما نفرت دارند را درک می کرد. او در نامه ای از « زندان برمینگهم » نوشت، « در یک مفهوم واقعی، کل حیات، رابطه پیوسته درونی باهم دارند ». « تمام انسان ها در یک شبکه ای از روابط متقابل غیر قابل گریز گرفتار هستند، گره خورده به یک جامه سرنوشت، هر چه بطور مستقیم در یک نفر اثر می گذارد، بر همه اثر خواهد گذارد. من نمی توانم آن چیزی باشم که باید باشم تا زمانی که شما باید چیزی باشید که باید باشید و شما نمی توانید آن چیزی باشید که باید باشید تا زمانی که من باید چیزی باشم که باید باشم....»
ما نمی توانیم با نژاد پرستی، تعصب و جنایات ناشی از تنفر که آتش بیار و عامل آن دانولد ترامپ است بجنگیم قبل از اینکه برای عدالت اجتماعی بجنگیم. این شکاف بین بردباری (تحمل) و عدم بردباری نیست. این شکافی است مابین اکثریت عظیمی از جمعیت آمریکا و نخبگان آلیگارشی و شرکتهای عظیم است که ترامپ بر آنها متمرکز شده یا به آنها صورت خارجی می دهد. این شکافی

است که تنها در پرتو مطالبه برای عدالت اقتصادی درک می شود. و هنگامی که ما اول شروع به سخن گفتن به زبان عدالت می کنیم و سپس با زبانی که ما نیز باید شامل باشیم، ما به طور رک و بی پرده فعال شدن فاشیسم بدیع را توسط طرفداران و حامیان ترامپ در خیابانها می بینیم. من دو سال تمام صرف نوشتن یک کتاب در مورد تعصب مسیحیت به نام « فاشیست های آمریکا: تعصب مسیحی و جنگ در آمریکا » کردم. من ماه های بسیاری را با کارگران سفید پوست فقیر و محروم در ایالاتی مثل میسوری، کانزاس، فلوریدا، پنسیلوانیا، اوهایو و کالیفرنیا بسر بردم. من در پروژه کتابم تمام تعصباتی که با بزرگ شدن در کلیسای لیبرال با خود بهم راه می آورد را حمل کردم – عار برای عیسی ائی که به دعا های شما پاسخ می دهد و شما را ثروتمند می کند، یک مخالفت در رد عقلانیت و علم و در تفسیر تحت اللفظی از کتاب مسیح، مقدس سازی امپراطوری آمریکا و یک حس انزجار و نفرت برضد نژادپرستی، زن ستیزی، هم جنس گرا یی و هم جنس گرایان، اسلاموفوبیا، یهودی ستیزی و عدم تحمل کورکورانه که اغلب کسانی را که به جهان مضاعف از خوب و بد عقب نشینی می کنند را رنج می دهد.
کسانی که شیفته چنین تفکری هستند مسیحی های مرتد هستند – عیسی نیامد که ما را ثروتمند و قدرتمند کند و امپراطوری آمریکا را تقدیس کند – و فاشیست های بالقوه. آنها تصاویر بصری و نمادهای استفاده شده دولت آمریکا را با تصاویر بصری و نماد های دین مسیحی بهم جوش داده اند. آنها اعتقاد دارند که می توانند یک آمریکای «مسیحی» ایجاد کنند. به پرچم آمریکا همان ارزش های مقدسی را دادند که به صلیب مسیحی دادند. تعهد و التزام و وفا داری (۱)، دارای قدرت مذهبی دعای خداوندگار است. که یک توسعه کننده سست و فریبکار به عنوان ناقل یا رسانه آنها انتخاب شد. ۸۱ درصد از پروتستان های انجیلی (۲) برای ترامپ رأی دادند – اگر حد اقل را بگوئیم، برای دست یابی به چنین هدف شگفت انگیز می باشد. اما، این یک جنبش مبتنی بر واقعیت نیست. بیشترین کسانی که از این فرهنگ یأس و فرو ماندگی سود می برند، بسیاری در هاله ای کشیش مانند پیچیده شده اند، مثل ترامپ، یک دست، عضو شورای نظارتی است بدون احساس مسئولیت اخلاقی. به نظر من هم چنانکه من مصاحبات مختلفی را برای کتابم انجام می دادم، متوجه شدم که ده ها میلیون از آمریکائی ها که به آغوش تفکر جادویی راست مسیحی گرفتار شدند، دستخوش یک تغییر عمیق قرار گرفتند. در طول آن زمان من آنچه را که یک خبرنگار خوب انجام می دهد را انجام دادم: من خوب گوش دادم. و داستانهایی که من شنیدم غم انگیز و اندوه آور بود. هم چنانکه من به درجه ای از رشد رسیدم، علاقه من نسبت به بسیاری از آنها زیاد می شد. اجتماعی که آنها زندگی می کردند، بسیاری از آنها را بازدید کردم، مانند شهرک هایی بود مثل جائیکه خانواده خودم در ایالت مین زندگی می کردند. آنها از آینده نا معلوم وحشت زده شدند، به ویژه برای کودکانشان. آنها با احساس بی ارزشی و متارکه تلاش می کنند. من ترس از فاشیسم مسیحی شده که آنها خودشان را در آن کاملا پنهان کردند می بینم، اما من هم چنین آنها را به عنوان الت دست هم می بینم.
آنها از جهان سکولار به عنوان ویران کننده زندگی شان متنفرند. آنها آرزوی چشم اندازهای آخر الزمانی از تم لاهیز « فراموش شده» (۳) را دارند. آنها می خواهند ظلم و ستم و « انسان گرایی سکولار» کاملا محو شود قبل از اینکه آنها و خانواده هایشان با از خود بی خود (یا به وجد آمده) شدن به سمت بهشت به پرواز درآیند (رویدادی که هر گز در انجیل ذکر نشده).
من کتاب خود را با بیزاری عمیق نسبت به کشیش های کلیسایی با جماعت غیر منتظره ای بزرگ (که یک نفر بطور معمول فرم های محافظه کارانه و یا انجیلی از مسیحیت را موعظه می کند) مانند ترامپ، که با استادی یأس و فرو ماندگی را برای رسیدن به قدرت و ثروت در میان این جماعت جا انداختند به پایان رساندم. من رای (تعصب) مسیحی را به عنوان یک تهدید جدی برای جامعه باز می بینم. اما من از آنهاییکه نا امیدانه به این قایق زندگی عاطفی چسبیده اند متنفّر نیستم، حتی هم چنانکه آنها زهر نژاد پرستی از دهانشان بیرون می آید. نتیجه گیری آنها که اقلیت ها، کارگران بدون مجوز قانونی، یا مسلمانان مسئول فقر و تنگدستی آنها هستند، در واقع بخشی از عقب نشینی انها به فانتزی یا قوه مخیله شان می باشد. تنها راهی که ما این نژاد پرستی و نفرت را کاهش خواهیم داد و به آنها اجازه دهیم که از چنگال تفکر جادویی رها شوند، ایجاد مشاغلی با درآمد کافی و ثبات اقتصادی و با تعمیر و ترمیم جامعه آنها و تقدم منافع مشترک آنها می باشد. هر رویکرد دیگری با شکست مواجه خواهد شد. ما به خاطر اعتقادات شان مشاجره نمی کنیم یا آنها را سرزنش نمی کنیم. این مردم از لحاظ عاطفی برای مقابله با جهان امروزی عاجز و نا توانند. اگر ما آنها را تبه کار و تهدید بدانیم، خود تبه کار و تهدید برای جامعه خواهیم بود.
طبقه لیبرال هیچ امیدی به شکست فاشیسم آمریکائی که در حال ظهور است ندارد، مگر اینکه محرومین طبقه کارگر سفید پوست متحد پای به میدان بگذارند. این طبقه هیچ امیدی به عنوان یک نیروی مؤثر در سیاست ندارد تا زمانیکه با یک بیان روان و منسجم سوسیالیسم قابل دوام و مناسب رشد و ترقی را اشاعه ندهد. سرمایه داری شرکتی نوع چند ملیتی نمی تواند تنظیم، ر فرم، یا تصحیح شود. جنبش سوسیالیستی که اختصاص داده شده برای خرد کردن ستم گری شرکتهای غول پیکر دولتی برای جلوگیری از نژاد پرستی طبقه سفید پوستی که از پائین ترین و فقیرترین قشر اجتماعی است، به مراتب بیشتر از درس های خلوص اخلاقی لیبرال ها خواهد بود. موعظه چند فرهنگی و چند جنسیتی و سیاست هویت ما را از بی رحمی در جامعه آمریکا که در حال افزایش است نجات نخواهد داد. این تنها ضد سیاستی را تقویت و تحریک خواهد کرد که جایگزین سیاست شده است.
لیبرال ها اکادمی سین ها، شرکتها، رسانه ها و نهادهای سیاسی را با زنان و مردانی از نژادها و مذاهب مختلف پر کرده اند. این هیچ کاری برای محافظت از اکثریت مردم حاشیه رانده شده که در شرایطی که بد تر از زمان مارش مارتین لوتر کینگ در شهر صنعتی سلما (واقع در جنوب مرکزی آلاباما) زندگی می کنند انجام نداده است. این یک نوع فعالیت دکان داری است. این درمورد نام گذاری تجاری ست، نه عدالت.
موری بوکچین بی ربطی طبقه لیبرال که خودش را مشغول کرده است با « آرامش بی حس کننده از صندوق های رأی مبتذل و بی روح عرض حال کمپین، شعار سازی برروی سپر اتوموبیل، لفاظی متناقض از سیاستمداران حراف، تماشاگر تفریحات صف آرائی مردم و نهایتا، زانوی خم ملتمس فروتن برای اصلاحات کوچک – بطور خلاصه، فقط سایه عمل مستقیم، تعهد تحت فشار شدید قرار گرفته، درگیری شورشیان و آرمان گرایی اجتماعی است که هر پروژه انقلابی در تاریخ را علامت گذاری کرده است. » تاریخ بشر، هم چنانکه بوکچین و کارل مارکس فهمیدند، با مبارزه طبقاتی تعریف شده است. نخبگان شرکتهای غول پیکر آمریکا با موفقیت دو حزب سیاسی اصلی

را با هم پیوند داده و بشکل یک حزب واحد شرکتهای غول پیکر، که کنترل سیاستهای انتخاباتی، امنیت داخلی، قوه قضائیه، دانشگاه ها، هنر ها، امور مالی و تقریباً تمام ارتباطات مردمی، از جمله هالیوود، روابط عمومی و کل مطبوعات در آوردند. هیچ راهی در درون سیستم برای سرپیچی از خواستهای وال استریت، صنعت سوخت های فسیلی و بهره بر داران از جنگ نیست. ترامپ هم در شرف حذف هرآنچه محدودیتهای نیم بند باقیمانده می باشد است. آزوالد اسپنگلر در کتاب « انحطاط غرب » پیش بینی کرده است که، هم چنانکه دمکراسی غرب آبکی شد و مرد، یک طبقه « اراذل و اوباش بی نهایت پولدار »، انسانی مثل ترامپ را جایگزین نخبگان سیاسی سنتی می کنند. دمکراسی بد تر از گذشته، تبدیل به دروغ و ریا کاری می شود. نفرت، پرورش داده خواهد شد و به توده ها تغذیه خواهد شد تا آنها تشویق بشوند که یکدیگر را پاره پاره کنند.

تنها راهی که موجود است شورش و قیام است. اگر این قیام قرار باشد که موفق شود باید خود را در زبان عدالت اقتصادی بیان کند. ادامه زبان چند فرهنگی و سیاستهای مربوط به هویت به عنوان ابزار اصلی ارتباطات ناگزیر با شکست مواجه خواهد شد. این به معنی هیزم ریختن در آتش جنگ فرهنگی است. این ضد سیاستی را تغذیه می کند که در تعریف دولت شرکتهای غول پیکر می باشند.

ریچارد رورتی نوشت: « وارثان چپ جدید از دهه ۱۹۶۰ در درون اکادمی (دانشگاه یا فرهنگستان) یک چپ فرهنگی ایجاد کرده اند ». « بسیاری از اعضای این چپ، تخصص یافتند در چیزی که آنها «سیاست تفاوت» یا « هویت» یا «تشخیص» می نامند. این چپ فرهنگی بیشتر در مورد لکه ننگ بفکر فرو رفته تا در مورد پول، بیشتر در مورد انگیزه های عمیق و پنهان از روابط جنسی بفکر فرو رفته تا در مورد کم عمقی و حرص و طمع مشهود. »

دشمن ما کارگر سفید پوست فقیر نیست، هم چنین، سیاه پوستان آمریکائی، کارگران بیکار، مسلمانان، آمریکای لاتینی یا اجتماع گِی ها (که شامل دو جنسیتی، لزبین ترانسجندر) نیست. آلیگارشی و شرکتهای غول پیکر، بسیاری از آنها که از عاملین و طرفداران پرو پا قرص سیاستهای نئولیبرالیسم کنونی هستند، دشمنان ما می باشند. اگر ما عدالت و غرور مان را جاری سازیم، اگر ما به درد و رنج کارگران زحمتکش و تنگدست و فقیر گوش فرا دهیم، ما قادر خواهیم بود نقاب از چهره زهراگین تعصب و نژاد پرستی بر داریم. ما خشم و غضب طبقه کارگر فراموش شده را، صرف نظر از رنگ پوست هم طبقه ای شان، نژاد یا کیش مذهب را بر ضد آنهائی که سزاوار اند تغییر خواهیم داد.

ما می دانیم که نگارنده این مقاله فوق ملاحظاتی را در مورد نتیجه گیری درست در سبک نگارش خود انجام داده، اما واقعیت این است که در تحلیل نهائی « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است » و نقش آن طبقه ای که تاریخا این تضادهای طبقاتی را با انقلاب حل خواهد یعنی طبقه کارگر در نظر گرفته نشده است - مترجم.

1 - Pledge of Allegiance
2 – Evangelicals
3 – Tim LaHay's serial, "Left behind"

این مقاله بایستی با توضیحات بیاید

★

تاریخ صدو پانزده ساله... بقیه از صفحه آخر

جمهوری گیلان که در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ (پنجم ژوئن ۱۹۲۰) تشکیل یافت و تا اوایل آبان ۱۳۰۰ (اواخر اکتبر ۱۹۲۱) دوام آورد، نزدیک به هفده ماه عمر کرد. عمر کوتاه جمهوری گیلان، نخستین جمهوری "سرخ" و "شورایی" در تاریخ ملل محسوب می شود و عناصر و نیرومندی های سیاسی و جابجایی جناح های مختلف درون آن را می توان به سه دوره مشخص زیر تقسیم کرد:

در دوره یکم که از نیمه های خرداد ۱۲۹۹ تا اواسط مرداد همان سال طول کشید، جناح چپ کمیته ی مرکزی حزب به رهبری سلطان زاده با همکاری احسان الله خان و گروه خالو قربان با انتشار نشریه های رادیکال کمونیستی و فعالیت های ضد مذهبی و مصادره املاک مالکان، موجب شد که کوچک خان و طرفدارانش "جبهه متحد" را که توسط حزب کمونیست به وجود آمده بود، ترک کرده و به جنگل فومنات برگردند. بی تردید، سیاست رهبری حزب در عمل، خلاف مصوبه های حزب حرکت کرد و مانع کوشش حزب برای همکاری و بهبود مناسبات با کوچک خان در این دوره شد.

در دوره دوم که از مرداد ۱۲۹۹ تا آبان ۱۲۹۹ طول کشید، کمونیست ها با همکاری نزدیک احسان الله خان و خالو قربان و طرفدارانشان از طریق ایجاد "کمیته انقلاب" یک حکومت انقلابی در گیلان برپا کردند که بیشتر از دو ماه دوام نیاورد. رادیکالیسم اقلیت کمیته مرکزی حزب به رهبری سلطان زاده از یکسو و ماجراجویی های احسان الله خان و خالو قربان از سوی دیگر چنان شکست هایی در تقابل با نیروهای دولت مرکزی بوجود آورد که بیشتر کادرهای حزب، خواستار برگزاری پلنوم کمیته مرکزی حزب برای رسیدگی به اوضاع حزب و وضعیت وخیم جنبش شدند. رهبران حزب پس از تشکیل پلنوم و کناره گیری دوباره سلطان زاده و طرفدارانش از کمیته مرکزی حزب در آبان ۱۲۹۹ موفق شدند که دوباره "جبهۀ متحد ملی" را با کوچک خان و طرفدارانش در جنبش جنگل ایجاد کنند.

در دوره سوم که از آبان ۱۲۹۹ شروع شد و تا آبان ۱۳۰۰ طول کشید، حزب کمونیست ایران موفق شد تا "جبهۀ متحد ملی" را به رهبری میرزا کوچک خان و حیدرعمواوغلی بازسازی کند. ولی پایه این وحدت نیز دیری نپائید و چنانچه به شرح آن خواهیم پرداخت، تزلزل و عدم اعتماد از سوی کوچک خان نسبت به انگیزه های نیک کمونیست ها از یکسو و ادامه رادیکالیسم و ماجراجویی از سوی طرفداران احسان الهت خان و خالو قربان از سوی دیگر همراه با نیرنگ ها و فریب کاری های دولت مرکزی که از حمایت مقام های انگلیسی برخوردار بود، باعث ترور حیدر عمواوغلی در هفتم مهر ۱۳۰۰ و سپس مرگ کوچک خان از سرما در کوه های تالش در آبان ۱۳۰۰ گردید. با مرگ کوچک خان عمر جنبش جنگل و انقلاب گیلان به پایان رسید و از آن پس حزب کمونیست نیز وارد دوره نوینی از فعالیت های خود گشت که بطور مشروح به روند اوضاع در سه دوره جنبش جنگل و نقش حزب کمونیست در آن می پردازیم.

دوره نخست جمهوری گیلان از پانزده خرداد تا اواسط مرداد ۱۲۹۹

در این مرحله از عمر جمهوری گیلان، طی تلگرافی که کوچک خان به لنین فرستاد، برقراری جمهوری گیلان و اقدام به تشکیل ارتش سرخ را اطلاع داده و خواهان دوستی پایدار بین جمهوری گیلان با جمهوری روسیه شوروی شد. شورای انقلابی حکومت موقت مرکب از افراد زیر بودند:

میرزا کوچک خان، گائوک آلمانی(هوشنگ)، حسن آلیانی(معین الرعایا)، میرصالح مظفرزاده، کارکارتیلی(شاهپور)، احسان الله خان و کامران آقایف(حزب عدالت - حزب کمونیست ایران).

اعضای کابینه دولت موقت عبارت بودند از : میرزا کوچک خان (سر کمیسر و کمیسر

جنگ)، میر شمس الدین وقاری معروف به وقار السلطنه (کمیسر داخله)، سید جعفر جـوادزاده معروف به پیشه وری(کمیسر خارجه)، محمد علی پیربازاری(کمیسر مالیه)، محمود آقا(کمیسر قضائی)، آقا نصرالله(کمیسر پست و تلگراف و تلفن)، محمد علی خمامی(کمیسر فواید عامه)، حاجی محمد جعفر(کمیسر معارف و اوقاف) و ابوالقاسم فخرائی(کمیسر تجارت). شورای جنگ دولت موقت نیز مرکب از سه نفر، میرزا کوچک خان(صدر)، احسان الله خان و جواد زاده تشکیل شد.

بـررسـی سـوابـق سیاسی و نظرگاه های عقیدتی اعضای شـورای جنگی، کابینه حکومت موقت و همچنین شورای انقلابی، نشان میدهد که در این مرحله، اکثریت در اختیار طرفداران کوچک خان و کمیته "اتحاد اسلامی" بوده است که بطور کلی از ویژگی های بورژوازی ملیِ پان اسلامیستی برخوردار بودند.

در اعلامیه ای که تحت عنوان "فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل" در هفت ژوئن ۱۹۲۰ دو روز پس از استقرار دولت موقت جمهوری گیلان در رشت منتشر شد، هدف جمهوری موقت چنین بیان شد:

"قـوه ملی جنگل به استحضار و کمک و مساعدت عموم نوع پـروران دنیا و به استعانت از حقوق حقه سوسیالیست ... خود را بنام "جمعیت انقلاب سرخ ایران" معرفی می نماید و آماده است در سایه فداکاری و از خود گذشتگی همه قوائی را که در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیت بکار افتاده اند در هم بشکند و اصول عدالت و برابری را نه تنها در ایران بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیانیه {قوه ملی جنگل} عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را متوجه می سـازد که "جمعیت انقلاب سرخ ایران" نظریاتش را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن به وجهه ملزمی وفادار خواهد بود به اطلاع عموم می رساند:

۱- "جمعیت سرخ ایران" اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوری را رسماً اعلان می نماید.

۲- حکومت موقت جمهوری، حفاظت جان و مال عموم اهالی را بر عهده می گیرد.

۳- حکومت موقت جمهوری، هر نوع معاهده و قراردادی را که به ضرر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی بسته شده، لغو و باطل می شناسد.

۴- حکومت موقت جمهوری، همه اقوام بشر را یکی دانسته، تساوی حقوق را در باره آنان قائل و حفظ شعائر را فرائض میداند ...(۱)

بررسی این بیانیه و مفاد آن نشان می دهد که جنبش گیلان تا این مرحله از رشد خود، مسئله مبارزه علیه استعمار انگلیس را از یکسو و استقرار دوستی نزدیک با جمهوری روسیه شوروی را از سوی دیگر، هم در تئوری و هم در عمل بمورد اجرا گذاشت. این جنبش که در این مرحله تحت رهبری کوچک خان و دیگر مذهبی سیاسی های طرفدار "اتحاد اسلامی" بـود، پی ریزی جبهه واحد طبقات ضد امپریالیستی مردم ایران - بویژه کارگران و بورژوازی ملی و دهقانان - را مطرح ساخت و تا اندازه ای به آن جامه عمل پوشاند. گفتنی است که این جنبش، با اینکه در این مرحله تحت تأثیر نیروهای اسلامی درون دولت موقت جمهوری گیلان بود، با این همه حقوق اقلیت های مذهبی و حق تعیین سرنوشت را در ایـران به رسمیت شناخت. این مـوارد از نکات مثبت جنبش جنگلی ها در این مرحله از تکامل خود محسوب می شود. ولی عدم توجه به انقلاب و یا حتی رفرم ارضی و در چارچوب آن تقسیم زمین متعلق به اوقاف و مالکان بزرگ، بین دهقانان بی زمین، نکات منفی آن جنبش را تشکیل می داد که در نهایت موجب شد که عمر جبهه واحد و ترکیب حکومت موقت بسیار کوتاه باشد.

سیاست هـای نـادرسـت نیروهای تشکیل دهنده دولت موقت، چنان تزلزلی در اساس آن بوجود آورد که جبهه واحد، بیشتر از دو مـاه دوام نیاورد و در اواسـط مـرداد ۱۲۹۹ (اوایـل اوت ۱۹۲۰) سقوط کرد. چون برقراری جمهوری گیلان واقعه ای بود که صدای آن در سراسر ایران طنین افکند و توجه و حمایت آزادیخواهان و مردم انقلابی را بسوی خود جلب کرد، در نتیجه از هم پاشیدگی جبهه واحد، دلسردی و یأس فراگیری در سراسر ایـران بوجود آورد. به نظر نگارنده، پیروی بخش کوچک، اما فعال اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران از سیاست های رادیکال و تند حزب، بویژه در مسایل مربوط به مصادره اموال مالکان و شیوه برخورد به مذهب از یکسو و عملیات ماجراجویانه احسان الله خان و پیروانش از سوی دیگر سبب گردیدند که توده های بسیاری از مردم به خاطر رواج هرج و مرج و بی قانونی ، نسبت به رژیم جدید دلسرد گردند.(۲) بدون تردید، تزلزل و عدم قاطعیت میرزا کوچک خان و بطور کلی نمایندگان "بـورژوازی ملی" و خرده بورژوازی و هراس آنان از تعمیق جنبش نیز از جمله علل از هم پاشیدگی جبهه واحد در نخستین مرحله عمر جنبش گیلان بود.

با اینکه بیشتر نیروهای داخل جنبش جنگل و جبهه واحد دولت موقت از مخالفان سرسخت دولت مرکزی و کابینه وثوق الدوله بودند و سابقه مبارزاتی علیه استعمار انگلیس داشتند، ولی تمایلی به بهبود واقعی وضع زحمتکشان، بویژه دهقانان بی زمین ، نشان نـدادنـد، هر چند همه زمین هـای مالکان فراری مصادره شد، ولی در عمل دهقانان بهره ای از آن نبردند، زیرا برقراری نظام مالیاتی جدید حکومت انقلابی بطور غیر مستقیم بدوش دهقانان سنگینی می کرد و این امر خود باعث دلسردی تدریجی آنها از انقلاب گردید.(۳)

به بـاور نگارنده، به جز اختلاف بر سر مسئله مصادره و تقسیم زمین و املاک که بین کوچک خان و دیگر سران انقلاب گیلان وجود داشت و اساسی تر نیز به نظر می رسد و در تصمیم کوچک خان مبنی بر استعفا و بازگشت وی به جنگل نقش تعیین کننده ای بازی کرد، اما اختلاف بر سر روش برخورد بخشی از کمونیست ها و طرفداران احسان الله خان نسبت به مذهب نیز نقش بسیار مهمی را در انشعاب ایفا می کرد. دولت موقت جمهوری گیلان در نخستین هفته های عمر خود، ۲۱ مسجد را بست و اجرای مراسم مذهبی را ممنوع کرد و فرمان کشف حجاب اجباری زنان را صادر نمود. روحانیون که با این روش مخالف بودند در کوچه و بـازار، مورد تمسخر واقع شدند، بطوری که از یکی از نامه های کوچک خان که پس از استعفای او از حکومت و بازگشت وی به جنگل به احسان الله خان برمی آید، این مسئله یکی از اختلافات پایه ای بود که منجر به انشعاب و سقوط جبهه متحد دولت موقت در دوره نخست عمر جنبش گیلان گردید. کوچک خان چنین می نویسد:

"من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که افکار عامه هر نهضت ملی را پیشرفت می دهد نه آهن و آتش - تبلیغات صادقانه و نجیب مردم و احترام به عقاید و عادات ملی مملکتی موثرتر از صدها هزار قشون و آلات ناریه است. عقاید و عادات ملی اهالی مشرق زمین و خاصه ایرانی ها که همیشه مذهبی اند زیر بار هیچگونه مرام افراطی و خشن و تند نمی روند. کلیه نهضت ها یا برای دفع دشمن است یا برای رسوخ عقیده - دفع دشمن، جنگجویی لازم دارد و رسوخ عقیده ملاطفت، آن هم به مرور زمان، بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که دیوانی نوشته شده، آیا باز هم تردید دارید که روش متحده از طرف اینجانب موافق مصالح انقلاب بود." (۴)

بر خلاف کوچک خان و یارانش، بخشی از کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در

اقلیت بود، معتقد بود که انقلاب گیلان یک انقلاب پرولتری است و حکومت انقلابی را تشویق به یک سلسله اقدامات رادیکال علیه خرده مالکان و بورژوازی ملی می کرد و با سیاست چپ روانه خود، این طبقات را که متفقین جمهوری گیلان بودند و با دولت مرکزی دشمنی داشتند، از آن دور می ساخت، با اینکه این تحلیل و سیاست از طرف اکثریت اعضای کمیته مرکزی رد شده بود، ولی این گروه که به سرکردگی آقایف در رهبری حزب قرار گرفته بود، در عمل خلاف مصوبه های کمیته عمل کرده و مانع کوشش حزب برای همکاری و بهبود مناسبات با کوچک خان و بقایای "کمیته اتحاد اسلام" گردید.

نفوذ و گسترش عقاید و برنامه های رادیکال و تند در میان کادر های حکومت انقلابی و متمرکز شدن تمام قدرت در دست احسان الله خان و سلطان زاده و یارانش موجب تقویت گرایش هائی در کوچک خان گردید که به انشعاب منجر گردید.(۵) کوچک خان پس از ملاقات با سردار فاخر حکمت، که حاوی پیامی از جانب مشیرالدوله(نخست وزیر وقت) بود، در اواخر مرداد ۱۲۹۹ از صدر حکومت گیلان استعفا داد و همراه یارانش به جنگل بازگشت و به این ترتیب نخستین دوره جبهه متحد انقلابی و جمهوری گیلان به پایان رسید.

دوره دوم جمهوری گیلان از اواخر مرداد تا آبان ۱۲۹۹

با استعفای کوچک خان، جبهه واحد کمونیست ها و جنگلی ها از هم پاشید. در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ حکومت جدید گیلان توسط "کمیته نجات ملی ایران" به رهبری احسان الله خان تشکیل شد. اعضای کمیته را طرفداران سلطان زاده، دبیر حزب کمونیست ایران - جعفر جوادزاده (پیشه وری) و کامران آقایف - تشکیل می دادند، با اینکه احسان الله خان عضو حزب نبود ولی به شدت از سیاست های تند و رادیکال سلطان زاده حمایت می کرد. هیأت حکومت جدید گیلان را افراد زیر تشکیل می دادند: احسان الله خان(سرکمیسر و کمیسر خارجی)، خالو قربان(کمیسر جنگ)، سید جعفر، از اعضای حزب کمونیست ایران (کمیسر پست و تلگراف)، جعفر جواد زاده (کمیسر کشاورزی)، کامران آقایف(کمیسر دادگستری)، بهرام آقایف(کمیسر فواید عامه) و حاجی محمد جعفر کنگاوری(کمیسر فرهنگ).(۶)

رادیکالیسم و سیاست های ماجراجویانه دولت جمهوری، تحت رهبری "کمیته نجات ملی ایران" در برنامه دولت جدید نیز بطور شفافی انعکاس داشت. نکات مهم برنامه دولت جدید گیلان عبارت بودند از:

۱- لغو اختیارات مالکان و الغای اصول ملوک الطوایفی

۲- سازماندهی ارتش ایران به سبک تشکیلات ارتش سرخ روسیه و حمله به تهران

۳- رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و ده

این نکات بطور مرتب در دو نشریه ی دولت جدید "کمونیست" و "انقلاب سرخ" تبلیغ و ترویج می شد. در نخستین دوره جمهوری گیلان، ارگان اصلی دولت گیلان نشریه پر تیراژ "جنگل" بود که پیشتر شرح آن گذشت. در دوره دوم، ارگان های رسمی دولت، نشریه های "انقلاب سرخ" و "کمونیست" بودند. "انقلاب سرخ" یا "ایران سرخ" ارگان اداری و سیاسی "ارتش سرخ ایران" بود که چند شماره ای بیشتر در سال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ منتشر نشد. پیرو مقاله های مندرج در این دو نشریه، قدرت دولتی گیلان در دوره دوم در اختیار دو کمیته بود. یکم "کمیته انقلاب" که مسئول اجرای امور ایدئولوژیکی دولت گیلان بود و دیگری "کمیته شورای مخصوص" بود که نظارت بر ارگان ها و دیگر سازمان ها مانند "سازمان جوانان کمونیست" و واحدهای ارتش را به عهده داشت و آنها را از نظر ساختار فکری و نظامی و گسترش حکومت انقلابی آماده می ساخت. پس از تعطیل نشریه "انقلاب سرخ" نشریه "کمونیست" جای آن را گرفت. این روزنامه با شعار "رنجبران تمام ممالک، اتفاق کنید!" منتشر میشد و مدیریت آن را جعفر جواد زاده بعهده داشت که پس از مدتی در دهه ۱۳۲۰ تحت نام پیشه وری نقش بسزایی در جریان های پس از جنگ جهانی دوم در ایران و جنبش دمکراتیک آذربایجان بازی کرد.

در دوره دوم انقلاب و حکومت گیلان، نشریه "کمونیست" ناشر افکار و سیاست های احسان الله خان و جناح چپ کمیته مرکزی حزب کمونیست به رهبری سلطان زاده بود. احسان الله خان، رهبر دولت انقلابی گیلان، اعتقاد عمیق به قهر انقلابی و اجرای برنامه های رادیکال داشت. سابقه مبارزات قهر آمیز و حتی ماجراجویانه احسان الله خان به سال های جنگ جهانی اول ارتباط دارد. او در آن سال ها از اعضای فعال سازمان مخفی و ضد امپریالیستی "کمیته مجازات" بود و پس از سرکوب آن سازمان در سال ۱۲۹۷(۱۹۱۸) به نواحی قفقاز پناهنده شد و در سال ۱۲۹۸(۱۹۱۹) بطور پنهانی به ایران بازگشت و به جنبش جنگل پیوست.

احسان الله خان با حمایت جناح سلطان زاده در رهبری کمیته و دولت گیلان به سیاست تند خود ادامه داد و در مرداد ۱۲۹۹(اوت ۱۹۲۰) با نیروهای نظامی دولت ایران که توسط نیروهای نظامی انگلیس حمایت میشدند، تقابل نظامی نیز پیدا کرد که در ناحیه منجیل گیلان اتفاق افتاد. در این تقابل نظامی پیروزی بزرگی نصیب ارتش سرخ جمهوری گیلان گردید، ولی چپ روی جناح اقلیت رهبری حزب کمونیست و پیروی از تز "کمونیسم جنگی" که از طرف گروه احسان الله خان تبلیغ می شد، سرانجام به شکست نیروهای انقلابی منجر گشت. گروه احسان الله خان و حامیان کمونیست آن که در صدد برآمدند بدون تحکیم مواضع بدست آمده در نبرد منجیل به پیشروی بطرف تهران ادامه دهند، نه تنها نتایج حاصل از این پیروزی را خنثی کرد بلکه منجر به شکست نیروهای انقلابی و از دست دادن همه مواضع نیروهای انقلابی در شهر رشت نیز گردید. در نتیجه دوره دوم انقلاب گیلان و کمیته انقلابی آن در اثر ادامه چپ روی رهبری حزب کمونیست ایران از یکسو و ماجراجویی های احسان الله خان از سوی دیگر با شکست روبرو گشت و به پایان عمر خود رسید.(۷)

در شماره آینده این نشریه به دوره سوم جمهوری گیلان از آبان ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۰ خورشیدی (فوریه ۱۹۲۱) خواهیم پرداخت.

پاورقی ها

۱- محمد علی منشور قره خانی، "سیاست دولت شوروی در ایران" تهران ۱۳۲۷ صفحات ۷۳-۷۲

۲- محمد علی گیلک، "تاریخ انقلاب جنگل" (به روایت شاهدان عینی) رشت ۱۳۷۱ صفحه ۳۷۸

۳- محمد علی گیلک، "تاریخ انقلاب جنگل" (به روایت شاهدان عینی) رشت ۱۳۷۱ صفحات ۳۷۹-۹ و موسی پرسیتس، "بلشویک ها و نهضت جنگل" ترجمه حمید احمدی، تهران ۱۳۷۹ صفحات ۵۵-۲۴ و ۷۱-۶۹

۴- مجله "توده" شماره ۱۵ صفحه ۲۳ نشریه سازمان انقلابی

۵- ارتباطاتی را که کوچک خان با حکومت مرکزی در تهران برقرار کرده بود در امر بدبینی از رهبران حزب کمونیست ایران نسبت به انگیزه کوچک خان بی تأثیر نبود و شاید در تصمیم رهبری حزب مبنی بر انشعاب از کوچک خان نقش داشت، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به محمد علی گیلک، "تاریخ انقلاب جنگل" (به روایت شاهدان عینی) رشت ۱۳۷۱ صفحه ۳۲۱

۶- منشور قره خانی، " سیاست دولت شوروی در ایران"، تهران ۱۳۲۷ صفحات ۸۸-۸۷

۷- گوئل کهن، "تاریخ سانسور در مطبوعات ایران" در دو جلد، تهران ۱۳۶۷ جلد اول، صفحات ۷۴۶-۷۳۴

در جنبش جهانی کمونیستی

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا
بین آفت و وبا

ایکور

۱۱ نوامبر ۲۰۱۶

پیروزی شگفت انگیز دونالد ترامپ بر هیلاری کلینتون در انتخابات جدید ریاست جمهوری ایالات متحده موجب برانگیختگی در عرصه جهانی و تشدید قطبی شدن جامعه بین المللی شد. بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات، تظاهرات مبارزاتی توده ها ایالات متحده آمریکا را فرا گرفت. پس ازماه ها کمپین استثنایی رسانه ای، در پایان تنها انتخاب بین آفت و بیماری وبا برای توده ها باقی ماند. از این نظر بزرگترین گروهی که در رأی گیری شرکت نکرده بود، به دور از این انتخابات ساختگی بود. بنابراین با ۵۸,۱٪ شرکت کنندگان در انتخابات، ترامپ فقط با ۲۵ درصد از آرای انتخاباتی به عنوان چهل و پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده انتخاب شد. او با ۱۸ درصد از آرای کل جمعیت آمریکا و کمتر از ۲۶ درصد از رأی دهندگان واجد شرایط انتخاب شد. با عوامفریبی لجام گسیخته و سیلی از دروغ، کمپینی آشکارا نژادپرستانه و ناهنجار همراه با استادی فرومایه ، ترامپ خود را بعنوان مدافع کارگران بیکار و فقیر و اقشار میانی معرفی کرده و همچنین مدعی شد که علیه مدیران فاسد وال استریت و نمایندگان بین المللی سرمایه مالی انحصاری است. علیرغم مواضع آشکار و شناخته شده نژادپرستانه، شووینیستی و ضد زن، او انتخابات را از قرار معلوم به عنوان فردی کمتر شرور تر از نامزد مورد نظر وال استریت و نظام سیاسی برد. پس از شکست امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان و ناکامی در رقابت های بین المللی پس از بحران اقتصادی

بقیه در صفحه ۱۷

ما همه اسفناک و رقت انگیزیم

توسط کرس هِجز، ۲۰ نوامبر ۲۰۱۶

بستگان من در ایالت مین تماماً اسفناک هستند. من نمی توانم از طرف آنها چیزی بنویسم. من می توانم در دفاع از آنها چیزی بنویسم. آنها در شهر ها و دهکده هایی که به خاطر صنعت زدایی ویران شده زندگی می کنند. زمانی بانک موجود در مکانیک فال، جائیکه مادربزرگ و پدر بزرگ من زندگی میکردند همراه با تقریباً هر فروشگاه در مرکز شهر، درب شان تخته شده است. کارخانه کاغذ سازی دهه ها است که بسته شده است. در مرکز شهر باشگاهی ست که زنهای لخت هر شب مردان را سرگرم می کنند. مشاغل، حد اقل آنهائی که خوب هستند، از بین رفته اند. بسیاری از بستگان و همسایگان من تا ۷۰ ساعت کار در هفته و آنهم نه با یک شغل، بلکه با ۳ شغل مختلف با حد اقل دستمزد، بدون مزایا و در آمد شاید سالیانه ۳۵ هزار دلار تلاش می کنند. و یا اینکه اصلاً شغلی ندارند. آنها استطاعت مالی برای پوشش بهداشتی مناسب تحت طرح تقلب آمیز اوباما کر (معروف به مراقبت اوبامائی) را ندارند. اعتیاد به الکل در کل منطقه شایع است. اعتیاد به هروئین یک بیماری همه گیر شده است. آزمایشگاه ها مواد مخدر را برای مصرف خیابانها تولید می کنند.

متامفتامین کل این صنعت را تشکیل می دهد. خودکشی شایع و متداول است. خشونت خانوادگی و تجاوز جنسی خانواده ها را از بین می برد. ناامیدی و خشم و غضب در میان جمعیت تبعیض نژادی را تحریک کرده است، همجنس گرا ستیزی و اسلاموفوبیا سم

بقیه در صفحه ۱۷

تاریخ صد و پانزده ساله احزاب و سازمان های چپ متعلق به جنبش های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی ایران (از ۱۲۸۰ تا ۱۳۹۵ خورشیدی)

همانطور که در شماره پیشین اشاره شد، عمر حزب کمونیست ایران را پس از برگزاری موفقیت آمیز نخستین کنگره در تیرماه ۱۲۹۹ تا سرکوب آن در سال ۱۳۱۰ خورشیدی می توان به سه دوره مشخص زیر تقسیم کرد:

۱- دوره شرکت حزب کمونیست در حکومت انقلابی گیلان از زمان کنگره یکم در تیرماه ۱۲۹۹ تا شکست جنبش و دولت گیلان در آبان ماه ۱۳۰۰ و پایان فعالیت های علنی حزب در گیلان

۲- دوره پس از شکست جنبش و دولت گیلان در آبان ۱۳۰۰ و شروع سازماندهی حزبی در شهرهای ایران بطور نیمه مخفی تا برگزاری کنگره دوم در ۱۳۰۶ خورشیدی

۳- دوره پس از کنگره دوم حزب در سال ۱۳۰۶ تا تصویب "قانون سیاه" ضد اشتراکی در سال ۱۳۱۰ و سرکوب و انحلال حزب

دوره شرکت حزب کمونیست در جنبش و حکومت انقلابی گیلان

توسعه و سرانجام جنبش و حکومت انقلابی گیلان، رابطه مستقیم با شرکت حزب کمونیست ایران در آن جنبش و مناسبات میان کمونیست ها و نیروهای طرفدار کوچک خان (که در دوره خرداد ۱۲۹۹ تا آبان ۱۳۰۰ خورشیدی موفق شدند جمهوری گیلان را با کمک همدیگر برپا سازند) داشت.

بقیه در صفحه ۱۹

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran.org@gmail.com
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org

آدرس پُستی حزب رنجبران ایران:
Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A